

فرموده با جمیع دیگر رسم قراولے رعیت نمود اما متواتر اخبار طرف مخالف رسیده باشند بیست و چهارم شش کی و بی تالیب
 رامیر عمل نزول عساکر گشت و درین منزل عالمگیر به ترتیب و تیزگی لشکر و تقسیم افواج پر دوخته سر کرد که هر اول بجوهر شجاعت
 و دلاوری راجه سنج سنگه مقرر شد و صفت شکن خان میرانش با توپخانه و زمره برق اندازان در پیش صفت هر اول قرار یافت
 و سردار آتش شیخ میرمنوف شد و بر انظار سید و امیر الامرا شایسته خان مقرر شد و سردار کجرا انظار نامزد شاهزاده محمد عظم
 گردید و حکم شد که سپاه ایشان با جادرخان و غیره باشند و محمد امین خان میرمنوف با جوسته از بهادران در دست راست موثب
 جلال بطریق تعین یافت و بهوشدارخان با جمیع از فدویان طرح دست چپ مقرر گشت و در قول خاص جمیع از سبندگان مخلص
 مقرر شدند و محافظت میبند قول خاص با معالتخان و نگا هبانی میر و نجه سنگزار سے تربیت خان تفویض یافت و با هر کدام شوشه
 از سبازان همراه شدند و حکم شد که بعد ازین افواج بهین توزک و این راه سپردا کمال تتمه احوال راجه حیونت و داراشکوہ
 بیکجا پیشین ضرورتی ناید مخفی نماید که راجه حیونت از تقصیر ثانی که علانیه کوسس مخالفت نواخته و نفاق پنهان خود آشکارا
 ساخته رفته بود بریقین میدانست که عالمگیر در استیصال او تقصیر نخواهد کرد و ناچار چاره کار خود در رفاقت داراشکوہ دیده
 نیز غیبی سخن اورا بسوسه خود کشید و از اولوس خود و دیگر راجه پوتان لشکر سے فراوان گرد آورده بعد رسیدن بجوهر پور
 و سدا بنام سپاه و لشکر کوشیده منتظر رسیدن داراشکوہ نشست و عالمگیر با سے انتظار جمعیت و شکست کار داراشکوہ
 میخواست که در میان سرد و تفرقه اندازد راجه سنج سنگه که منظور نظر اعتبار و عده راجه سے ذوی الاقدار بود نفس این معنی
 نموده استحقاق سے جراتم به جمیع آیین نمود و پیرا گشته منشور سے متغین بشارت عفو و صغحه و ممانعت از مرافقت داراشکوہ
 نام او صادر شد و راجه سنج سنگه مفصل بکاشته دلالت تبرک رفاقت داراشکوہ نمود آن سے حمایت فتنه کیش صول
 این خبر فسخ غریت سابقه نموده از بیعت کرد و پیسے جوهر پور که بغیر آمدن امیر برآید بود و مراجعت کرده گوشه عافیت
 منتقم شمرده و داراشکوہ سے نصیب بازی او خورده از اراده با سے دیگر بازمانده و به میرمنوف که سه منزله جوهر پور است رسیده
 چون اگر سے از رفاقت حیونت و آمدن او ندید متردد گشته در اینجا توقف نمود و در اینجا وقت نمود و در اینجا منهد و سے معتمد خود را فرستاده طالب
 ایفای سے و عده گردید فرستاده در سنج کره سے جوهر پور که به بهانه استجماع عساکر در اینجا مقام نموده قتلل سے و در زید
 با و بر خورده پیغام رسانید او بجد گرسے جواب داد که بنا بر انتظار جمعیت فوج نشسته ام صلاح من آنست که در اربع
 پیشتر رفته در جمیر که مرکز او طان راجه پوتیه است اقامت نماید اما اقوام راجه پوت از همه سو رو باد آورده من نیز سپاه و اتجا
 خود را جمع نمود و غریب میرمنوف فرستاده را رخصت نمود در اشکوہ ناچار با جمیر آمد و باز دو چند را فرستاد بعد جواب سوال
 از سپاه سے حال و فوج سے مقال او چیده و سے فعیده قطع امید نموده مراجعت کرد و در راجه برگشته روانه جوهر پور شد
 داراشکوہ ناچار با فطرار سپر خود سپهر شکوه را با پالند سوار نزد راجه فرستاد شاهزاده بر جناح سرعت شتافته در خواسته
 جوهر پور راجه سپید و نهایت ساحت در صدا و دت و مشارکت نمود اما سوسه ندیده با یوسس برگشت *

ذکر جنگیدن عالمگیر با داراشکوہ مرتبہ ثانی و طرف یافتن بقدر آسپاس

چون داراشکوہ از ان حیلہ بدینست ناچار و فوج امید نمود و عساکر عالمگیر نزدیک با جمیر رسید با ضرورت صلاح در کتاب
 آویزشش دیده دل بر بحار به نهاد اما چون جمعیت او بسیار کم و عالمگیر در کمال اقتدار بود ناچار مصاحت در ان دیده
 که دره گوستان جمیر را که از دو جانب بجبال فلک شمال محدود است گرفته ستر با سر عرض آنرا مورچال نمود و

سینه پنا ساخته بود و تفنگ و دیگر آلات جنگ استحکام داده روزی چند بگذرانند و به بیند که چه رخسے نماید و شروع در بستن مورچال نمود و سینه با مردم بخش کرد و هر یکی را بجهت و اتهام و محافظت سیکه از عمد نام سپرده بالات توپخانه استحکام داد و از زمین توپخانه خستین مورچال که متصل بکوه شیخی بود بکار فرمائے سید ابراهیم مصطفی خان سپرده عسکر خان و جان بیگ سپرسش را که پیشتر بود همین طرف مقرر نمود و مورچال پہلو سے آن بغیر و زمین پواتی که معتقد بود سپرد و در جنب آن چند توپ کلاں بر فرزند لشته که سر برورہ بود نصب کرده نزدیک بان جاسے بودن خویش قرار داد و از جانب چپ خود مورچال دیگر سببہ شامنوار خان را با سپر و سایر اتباع خان مذکور و محو شدت که مخاطب نقلیج خان و میر بخشے او بود و جمعے دیگر مع برق اندازان بضبط و حراست آن گماشت و از آن گذشته مورچالی دیگر کہ کبوه معروف بکوکله پاری می متصل بود و نامزد سپر شکوه کرده مردم او را با مغول خان سپر کماق خان در اینجا گذاشت و عالمگیر سبت ششم جمادی الاخرے نزدیک موضع ریوار سے کہ از اینجا تا جمیر سے کہ وہ سبت و از مورچال اندک مسافتی داشت رسیدہ منزل گزید و حکم نمود کہ صدف شکن خان میرانش توپ خانہ را برده مقابل مورچال داراشکوه در مکائے مناسب نصب نماید و شروع باتش افروز سے و دشمن ہوز سے کند و جمعے از سرداران کار طلب و ظامشہ را ہمراہ داد و میرانش بقاصد یک توپ انداز از مرکب پادشا سے پیش برده در جاسے لائق باز داشت روز دیگر عساکر پادشا سے نیم گزہ پیش آمدہ منزل نمود و توپخانہ نیز پیشتر رفتہ بقاصد کہ از یک توپ انداز نصب گردید چون توپ خانہ نہایت نزدیک گشت عالمگیر از دور سبتے و حرم عمدہ مخاصمان بانگیر شیخ میرابال شکر التمش کہ سرداران بود مع دلیر خان و جمعے دیگر از لشکر پیشتر فرستاد کہ نزدیک توپخانہ مہیاسے رزم و از کید اعدا خبر دار باشد و حکم فرمود کہ امیر الامرا با جنود بر انفار و راجہ سے سنگ بانوج ہراول بردست راست شکر محاذ سے کوکله پاری سے و پیشتر جبر انفار در دست چپ برابر کدہ شیخی خمیزند و سایر فوج یا لشکر قول بر اطراف و حواشی دولت خانہ نزول نمودہ دائرہ و در ہر مرکز اقبال احاطہ کنند حسب الحکم بعض اندو آتش افروزینہ جدال و قتال و توپ انداز سے از طرفین شروع گشتہ تا ترہ حرب شتمال یافت و علی الاتصال گوکہ با سے توپ سے بارید لیکن چون مورچال کمال استحکام بنا یافته بود و آن طرف ہم فوج کہ حراست مورچال تو اند نمود چنانچہ باید بود لہذا فوج عالمگیر بے باکا تا ختن سے توانست بلکہ کاسے مردم مورچال بر آمدہ عند الفرصت تیر گے نمودند و بنا بر سد شدید و حامل حکم کہ پیش و داشتند و جابجا توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ نصب نمودہ سمجیت خاطر در پناہ حمایت دیوار سبت برداشتہ و محاربتی گماشتند شیخ میر و میر خان بانڈیشا سے پیش ہن سلامت در کوشش سے دیدند کہ مبادا فتنہ بزرگے از پہلو سے کٹر لغزشے روسی نماید تا سد روز ہین قسم جنگ توپ از طرفین قائم بود و تدریج بفتح قتل ابواب سد مورچال تو اند بود و خاطر کے نمی رسیدگان گمان ہم راجہ دپ منڈیا رکوستان جیو کہ پیاداسے او در کوہ گرد سے و کر یوہ نور د سے سبے نظیر بودند بعض رسانید کہ مردم ہن از عتب کوکله پاری راہ بر آمدن بران کوہ دیدہ اند عالمگیر فرمود کہ در کمین فرصت بودہ ہر گاہ قابو پاید پیاداسے کو سے خود رہا جمعے از بند و قچیان توپخانہ سے کار از ان راہ بفرستد کہ اگر توانند آن کوہ را از مردم داراشکوه بگیرند و اول روز عالمگیر سرداران سپاہ را بجنور طلب داشتہ و بر دہ پورش تاکیدات پادشا نامہ و مواعظ سبت بخش غیرت افزا نمودہ بود و بہادران فوج رامل دریا شمال از بندہ با و تحریض و تشجیع موج خیز تور گشتہ عمان اختیار از کت رفتہ بود و راجہ مذکور او آخر ہین روز گروچی از پیادہ خود را سبت کوکله پاری سے فرستادہ خود نیز بانوج خویش ہوار شدہ محاذی آن کوہ کماک آنا مستعد ہستاد و علامہ توپخانہ پادشا سے بنا بر آرام ساستے دست از جنگ کشیدہ توپ و تفنگ سے انداختند محالفا امتاز فرصت نمودہ و قرینے ہوار

از لشکر داراشکوه بقصد مدافعت و مهاجرت راجه راجرپ از مورچال برآمده و لیرانه قدم جرات پیش گذاشتند و بروج راجه نزدیک رسیده جنگ درآوردند و مشاهده ایحال عرق خمیت سرداران لشکر عالمگیر در حرکت آمد و نخست لیران از دست راست توپخانه بافوج خود سوار شده بواسطه جرات برافراشت و بجانب آن جبارت کیشان شتافت و بعد از زبده امر اسقفیه نشان شیخ میرزا بهر اسپان خود از دست چپ برآمده با پیوست و همچنین راجه جی سنگه با افواج خود امیرالامرا با عساکر با اسدخان و پسرش از خان با فوج و جرافار از طرف سوار شده بغرم رزم و آهنگ پوشش و جنگ صورت آراستند لیکن ازین هم فوج اول کسیکه صدرت رویش گشته پوشش بر مورچال نمود و لیران شیخ میرزا بود و بعد از غلبه قرب تمام جنگ آثار ظفر بود گشته اقدام ثبات این جلال الغرض پذیرفته بود راجه حسینگار عقب رسیده و ضمیمه آن فوج گردید با بیخه شیخ میرزا لیران بسیار من تائید اخلاص و محبت و آ با اتفاق یکدیگر بر مورچال شاهنواز خان که بسمت کوه کلپاژسکه بود حمله بردند و علامه توپخانه پادشاه سبب نیز آتش افروز گشته علی الاطلاق بجایک و تیر و دستی توپ و بان بر مورچال تا انداخته مخالفان را فرصت دید که کشودن نمیدادند چنانکه از سر مورچال جمعی که بقصد کمک میخواستند که خود را بر مورچال شاهنواز خان رسانند بعد از مدت بارش کوه با ابر بلا و برق اهل برابر العین مشاهده کرده قدم همت باز پس می نهادند و در پیغولها سے مورچال سے خریدند و درینوقت که افواج ظفر امواج نزدیک مورچال رسیده آثار تسلط و استیلا ظاهر شده بود مردم راجه راجرپ و لیران و جمعی بر بالای کوه کلپاژسکه برآمده علم اورا بر فرزان آن نصب نمودند و این علم باعث تزلزل ارکان استقلال مردم داراشکوه گردید و مقارن این حال شیخ میرزا لیران با عساکر خود بر مورچال شاهنواز خان ریخته جلادت را نمائیت رسانیدند اگر چه از آن طرف در همان وقت مدافعت تصور سے نفرت و غایت کوشش بطور رسانیدند و ازین طریق سگه نزدیک لیران هر دو سرداران جلادت منشن و هم اسپان خاسه از غرض ریزش گور توپ و تفنگ و بارش ماوک و خدنگ قطرات اسطار که از ابر بار ریزد و سرمانه آب و رنگ چمن شجاعت گرد و خمرده روسه همت از آن حرکت که محکم نقد اخلاص بود و نیز تافتند و بتلاش بسیار و غل مورچال شده تیج خون آشام بقصد امداد از نیام کشیدند اهل مورچال نیز پاسه تجله استوار داشته بقدر طاقت و توانمائی کوشیدند پاسه و دلاوریان بگوش برام خون آشام رسیده از صدمات زود خورد پر دلان شیر فلک چون شیر علم بر خوشین لرزید و داراشکوه مردم جمعی را از نزد خود بگمک متعین میکرد و چنانچه شاهنواز خان را هم که نزد او بود فرستاد که مورچال خود رفته در مداح مدافعه کوشش نماید و خان مذکور در عین جنگ رسیده و باو نیز منشن و جدال و تخریب مردم بر حرب و قتال پروخت و در این نبرد مردم از ما روز با خور رسیده خورشید چون کوب اقبال داراشکوه فرو نشست و دران رستخیز بلا انگیز شاهنواز خان بمنفور که مرد غیور سے بود همت تیر نقد بر گشته از یاد افتاد و سیادت خان سپه آن و الادودمان صفوسه نژاد نیز چند زخم برداشته و او مردی داور و محمد شریف بخش داراشکوه را از دست لیران تیر سے برسینه رسیده از پشت او در گذشت و ابا بکر خوشین که نیز از عمده پاسه آن لشکر بود گشته گشت و از سرداران عمده عالمگیر شیخ میرزا شربت ناگوار مرگ بگوارا نوشید و چون فیلی سوار مردانه و ار سر گرم کوشش و پیکار بود بغرب گویا بنه و ق که بسینه اش رسیده و نوز و فنا گردید و این وقت سید سے با شتم نام از قوم خان مذکور که محبت مراد بر عرض منیل نشسته بود حسن تدبیر سے بکار برد که آن امیر و لیرا بوضع که بود کجا باشت تا جنگ با خور رسیده و فتح و ظفر نصیب او یاسه دولت عالمگیر گردید و لیران کوه

مردان کرده زخم تیر سے بردست راست برداشت و بسیار سے از طرفین داد مرو سے داده بر خاک پاک افتادند و برین
 را همه سے سنگ باوج خود رسیده تا نید جنود منصور نمود و مردم مورچال را پشت بہت شکستہ یاغی ثبات و قرار بر جانمانا
 چون از اوضاع روزگار و قلت احوال و انصار خود و کثرت اسباب و وقتہ را مالگیر یقین داشت کہ فتح و ظفر باغتن از شدت
 نیا برین باقتنا سے مال اندیشی در اول جنگ پیکار مقرر کرده بود کہ پردگیان اورا سوار کرده و خزانه و کارخانجات سرور
 بار نموده آماده دارند تا اگر شکستی رونماید در بدر رفتن اشکال و اضطراب سے عارض نشود و خود با سپہر شکوہ بر فرزند کند
 ایستادہ تا شام سے کوشش طرفین سے نمود و میدید کہ چہ روی می نماید تا آن کہ تزلزل مورچال شاہ نوز خان و سپہر شکوہ
 کہ نیا بر اتصال در انجا نیز بر ہم خورد گے آشکار شد ملاحظہ شودہ طاققت مقاومت در خود ندید و سپہر چند ہنوز مورچال سے
 دیگر قائم بود و قریب چہار ہزار سوار ہمراہ داشت نیا بر قطع امید ظفر یسبب ناچار فرار بر قرار اختیار فرمود و چون پڑہ
 خلعت لیل بنیل موافق و مخالفت فرو ہشتہ گشت و سپاہ ہمراہ شیخ سیر نیا بر کشتہ شد کہ سردار خود مطلق العنان گشتہ
 مشغول منت عارت بود انتہا فرصت نمودہ با سپہر شکوہ و فرزند میواسے و گرد سے از سپاہ راہ فرار سپرد و دوران
 خلعت لیل از ان عرضہ ہولناک جان بیرون برد و اموال و عیال و اطفال کثر عمدہ ہمراہ بیان او کہ در قلعہ اجسیر بود ہما نماند
 از سرداران سو آفرین میواسے کتے با اور فریق طریق گشت و مجموع ار دو و اسباب شوکتش تباراج حادثہ رفتہ بسیار
 از خزائن و اسباب راجیہ تان و مردم بے سرو پا کہ درین مدت برسہ او گرد آمدہ بودند در ان آشوب عارت نمودند و غیور
 جو سپہر پشیدنی و قلیلی از اشرفی کہ در عمارت سے امالی حرمش بر فیضان بود از امتعہ و اموال حیرت با و نرسید و در
 نہایت ناکامی و بے سراجا سے مازم گجرات گردید و بطرف کدہ و جیلے بعضی از سپاہ مورچال ہنوز بسبب خیر سے
 مشغول ہوا فہ بودند او اخر شب بعد اطلاع سرداران ناسے رجوع بصفت شکن جان نمودہ مستغف آمدند و محمد شریف سیر
 آن لشکر چون زخم کار سے داشت ہمان شب در ہما نجا با حیات در نور دید دیگر امر اصبح بر سائلہ رو بد رگاہ پا و شاہ آورد
 سور و عنود غایت گشتہ و مالگیر شکوہ خندان قدیم بجا آوردہ از کشتہ شدن شیخ سیر کہ نہایت مخلص بود بسی دلگیر شدہ و حال
 نعلش او و شاہ نوز خان مرحوم با غر از در احترام برداشتہ در نزار خواجہ معین الدین چشتی مدفون کردند و صالح جامہی لایح
 لطافت فرار نکور رفتہ پنجرار رو بہ یعلی انجا انعام فرمود و بر تالاب آنا ساگر در عمارت پا و شاہ سے منزل نمودہ راجہ بیگ
 ہما در خان را با فوج مناسب در تقاب دارا شکوہ متعین کرد و راجہ جیونت سنگد را العباس سے منصب بہت ہزار سے
 ہفت ہزار و دو سو بیست و دو گجرات سر فرار نمود خلعت و فرمان سند فرستاد و حکم نمود کہ بصوبہ خود رفتہ انتظام آخا نماید
 و کونور سے سنگد سپہر خود را روانہ حضور کند و اولادشا ہنوز خان را کہ خسرو پورہ او بودند و امیر خان برادر شیخ سیر را بہت
 علیا سے و نقضات پا و شاہ سے از کلفت تا تم بر آوردہ چہارم جب معاودت بنشا جہان آباد نمود در انسا سے راہ از عرض
 سند خان خانان سلوہ سند کہ شجاع در مونگیر با ستظہار دیوار مورچال سے کہ در عمد شیر شاہ پیش رو سے آن بلکہ کشیدہ اند
 میخواست کہ آن را استحکام دادہ چند سے پای بہت در انجا فشار دانا از سطوات افواج قاہرہ تر رسیدہ بہت و حکیم
 جامہی الا و سے از مونگیر بطرف جاگیر گرفت و بہت و چہارم شہرند کور خان خانان و شاہنوازہ محمد سلطان داخل قلعہ
 مونگیر شد نہ پنجم شہان در فتحور سیکر سے مقامات نمودہ با تنظیم سلطنت شتغال و وزید و رہمن ایام پیش عا دل شاہ
 پا و شاہ بجا بور از نقایس جو سپہر مرصع آلات رسیدہ پذیرا سے یافت ششم شہان از فتحور کو جدید لغیر شہان

ہفت نمودہ در موضع چند والی محکم شد فورین روز از عرض محمد سلطان و خان خانان معلوم شد کہ شجاع در کبرنگ
 راج محل ارادہ اقامت داشت از قریب ہو کب منصور رسیدہ جو رنگا نمودہ اکبر نگرم تبرت اولیا سے دولت درآمد
 نوزوم شعبان نزدیک شاہ جهان آباد رسیدہ خضر آباد مخیم پادشاہ سے و سلخ ماہ شعبان بالکمال تھل و نشان از بازار شہر گمنہ
 گذشتہ براہ دروازہ لاہور سے داخل قلعہ شاہ جهان آباد شد و تخت در ایوان خاص نام و بعد ازان بغیر قلعہ سربراہ
 حشمت و کامرانی گردید و امر از رسم تصدیق و ثبات بقدم رسانیدند درین ایام معروف شد کہ قلعہ چناڈہ کہ بعد بر ہم خوردگی
 در اشکوہ تبرت شجاع آمدہ بود و رسید ابو محمد نام یکی از نوکران او بجا است او قیام و پشت او اول ماہ مبارک رمضان
 بی جنگ و جدلی تبرت اولیا سے دولت درآمد و رسید مذکورند گے سرکار والا اختیار نمودہ عازم درگاہ است

فکر تمہید جلوس ثنائی

چون جلوس خستین بنا بر پاس حسن ساعت بعل آمدہ تیزین و آئین سلاطین صاحب اقتدار کہ شالیہ چنان پادشا
 باشد با قفنا سے وقت بعل نیامدہ بود و خطبہ و سک و تعیین لقب نیز موقوف بر اطمینان از معاہدات اخوان بود و
 کہ فیض و غیر وز سے و غلیہ و بہروز سے معاہدات بشاہ جهان آباد کہ مرکز دولت است میر آمد حکم نمود کہ سائستے
 برای این کار سخنان ہوشیار اختیار نمایند و بیت و چارم ماہ مبارک معین شد حکم مطاع صدور یافت کہ ان طمان سہام
 دولت تا ساعت مذکور تھیہ لوازم جشن و سرانجام آن نمایند و بارگاہ حشمت و جاہ با سبب تھل و زینت بیار ایند کار پردازان
 باقتال کمر بر میان جان لبہ بگرایش این بزم دست کوشش ہا سے سعی و تردد کوشوند و بموجب حکم سقت و ستونہا
 ایوان چہل ستون و ایوان عام بزربان و محل زردوز سے و زرینت ہا سے طلائی و طاشہا سے گجراتی نظر فریب
 در گرفتہ و آئین بستہ رنگ نگارخانہ چین ساختند و کوب ہا سے مرصع و مینا کارمانند انجم رخشان از طاقہا سے آن
 ایوان بسلاسل زرین و را و نختند و در وسط ایوان تختگا ہے مربع ساختہ اطراف ان کجھ طلا مزین گردانیدند و تخت
 مرصع ہا سے را بر روی انی جادا دند و در پیش تخت شامیانہ لو لو نگار کہ حاصل عمان صرف آن شدہ و سلسل دورش
 از مر و اید گران بہ ترتیب یافتہ چہار ستون مرصع بر پا کردند و بر جانشین تختگا ہ در پیش نور شید شمال با سلسل لائے
 کواکب شمال با موج اقبال بر افراشتند و بر دو بازو سے تخت مرصع دو زین سر بر مینا کار گذار شدہ عقب تخت
 سندھیہا سے طلا نماند و قور خاصہ را کہ شکت بر شمشیر ہا سے مرصع ساز با پردہا سے جواہر طراز و سپر با و بر چہ
 ہا سے مرصع کار جو ابر نگار کہ در تر صبع آن ازوع جواہر شینہ گران بہا بکار رفتہ بر روی سندھیہا سے گذار شدہ و در
 پیش ایوان مذکور بر فراز صحن ان کہ محاطہ بہت بچرخ شاہ روانی عظمت نشان کہ با سایبان فلک دست گریبان
 تواند بود بستونہا سے سیمن بیضا ضیا بہا فرشتہ بر دوران شامیانہا سے محل زرینت و محل زردوز سے بستونہا
 نقرہ بر پا کردند و فرشتہا سے رنگازنگ و لباطہا سے گوناگون گسترہ و کجھ نقرہ دیگر در میان بچرخ شاہ نصب کردہ ہر دو
 طرف حرکا ہا سے ہا سے با پوششہا می زرنگار بر پا کردند و در دو یوار خاص و عام محل زرینت و محل کلا تون دورے
 و پردہا سے فرنگے و دیباہ روسے و صینی گرفتہ زینت دادند و جرات دور صحن دیوان عام تیز بنفالتس افسانہ تمام
 سیرک ہا را آرایش یافت و شامیانہا تر با سے و محل زردوز سے بر فراز صحن جرات بر پا کردہ و فرشتہا سے ملون ہا ہا
 مزین گسترند و جچین عمارت غسل خانہ کہ انجن خاص بہت با انواع زینت آراستہ اسبک محل زرینتے کہ نمونہ فلک

اطلسی تواند بود و ستونہا سے عظیم الشان نقرہ کہ با گمشان تواند پیود و پیش ایوانی با وج کیوان بر افراشتند و در اطراف
 دامن اسکند کو بھر نقرہ بر زمین نصب کردہ و درون آن قالی ہا سے نفیس کرمانی و سیاہا سے رنگین خسرو پوشش
 کردند و اندر روش کہ از نهایت صنعت گرسے و آرایش اصلی نگار خانہ چین بود بحال خود گد اشتہ کمال حسن اورا محتاج
 تکلف نہ استند و تحت کو چک مینا کار را کہ مخصوص جلوس این انجمن بود در پیش ایوان قرار دادہ زرین تخت کلان منمن
 سفت بنگہ وارد و وسط ایوان گذارشتند و ایوانہا سے اطراف غسل خانہ را بزرگتھا سے نفیس شین مزیں نمودہ
 و پیش آن شامیانہا سے زربان و محل زردوز سے لبتونہا سے نقرہ بر پاسے کردند و در ایوانہا سے انواع ادوا
 طلا و ظروف نقرہ کہ از نوازم آرایش این قسم بزہا سے دولت این است بر کرسیہا زرین و سیمین چیدہ شد کہ
 نگاہ نظر اگیان از تماشا سے آن باز سے گشت مقنوسے چو خلد برین محفلے ساز شدہ و بنظرارہ چشم فلک باز
 مزیں لصد نقش خاطر فریب و ہمہ آشنای دل اما غریب و بر گیننی باغ در نو بہار و بزہا سے خلوت وصل یار
 ہوید اور و نقش ہر صفتی و زہر سے جلوہ گر صوفی و در نظرارہ اش دیدہ رنگین چنان شد کہ شب بال طلوس خمرگان
 ازان و بعد ازان کہ دولت خانہ پادشا سے بنو عید گزارش یافت آرایش پذیرفت روز یکشنبہ بیت چہارم
 ماہ مبارک رمضان سال ہزار و شصت و نہ ہجری کے کہ عمر عالمگیر بجا پ شمس بچل سال و ہفت ماہ و سیزدہ روز و قمری
 چل و یک سال دو ماہ و دو روز رسیدہ بود بعد انقضا سے ہشت گھنٹے و ہفت پل از روز مذکور کہ سہ ساعت
 و پانزدہ دقیقہ نجومی باشد بر تخت سلطنت و جانیہا سے مرتبہ ثانی جلوس نمود و امر اسواق ضابطہ آداب تنہیت
 مبارک باد بجا آوردہ رسم مذکور و شارتقدیم رسانیدند و لعیانیت خلل و اضافہ مناصب و عطا سے خطا بہا و انعامات
 سر عزت با وج رفت بر افراشتند: امیر الامرا شالیہ خان برخصت نواز شمس نوبت و حضور بعد نوختن نوبت
 پادشا سے بجا کیہ پراومین الدولہ و عضد السلطنہ آصف خان خانخانان مرحوم در عہد عالمگیر و شاہ جان باین عہد
 از جمیع امرا در عیان مراقران اختیار داشت و غیر ادا حد سے را از امر اسے عظام و ثمنیان و الا احتشام و ستوری سے
 آن نبود مامور و مراقران کردیدہ سرمانہ مہابات یافت و خطیب حسب الامر بر منبر رفیع بر آمدہ خطبہ بلغی کہ انشا کردہ
 شروع بخواندن نمود بعد حمد و ثنا سے الہی و درود بر حضرت رسالت پنا سے صلعم چون شروع نہ کر آبا سے عالمگیر
 نمود و نغمہ کجا د اینہا سرود مقارن نام بردن ہر کی از امیر متور صاحبقران تاشاب الدین محمد شاہ جان بجا تشریف
 از خلعت خانہ جو دوا حد ان قامت مہابات بر افراخت چون نام پادشاہ زمان بر زبان برد و دعا کردہ ثنا پاسے
 او شمر دگران ہا خلقے زرنگار کہ کسوت شرف و افتخار او تواند بود پوشیدہ دامن امیش بنقد مقصود ملو گردید چندان
 طبعھا سے سیم وزر و خوانہا سے ڈر و گوہر تبارک پادشاہ افشا ندند کہ از نثار سپینے آن بزم کیہ فراخ امل حضور پر شد
 و دست کشادہ از ارباب احتیاج پرورد گردید و امر او حضور بانعام و حسان و تشریفات گران بہا اقسام و ایوان مانہ
 شرف و شادمانی انداختند و خلیعان از سوید اول سپند اخلاص بر بجز عقیدت سوختند و عالمگیر لقب مقرر گشت
 چون در عہد شاہ جان بر یک روسے اشرافے و روپے کلیمہ و نام چار یار و بر روسے دیگر نام پادشاہ تسک میزدند
 عالمگیر این نقوش را از ادب و در دستہ سک خود در اشرافے و روپے تفاوت لفظ مہر و بدر این بیت مقرر کرد
 بیت سک زور جهان چہر منیر و شاہ اورنگ زیب عالمگیر و در روپے چو بدر منیر و طرف ثمانی

سال جلوس و نام بلده دارالضرب و پشیا سے مناشیر لطیف اسے ابو الطغر محمد الدین محمد اورنگ زیب سہادر عالمگیر بادشاہ
 نازکے مژین گشت تاہفت گھنٹے دروہوان عالم و خاص بر سر مرصع جلوس اجلائی نمودہ مشکو سے پادشاہی رفت
 و بیگیاں را با عطا و انعام مبالغہ بسیار شادمان ساخت و از انجا بدولت کہ غلغلہ خانہ پر تو جلوس افگندہ سزیر آرا
 گشت و در انجا نیز بستور مجلس ہارام انجمن آراست و آئین کام بخشے و کامر اسے گرسے پذیرفت و از سحاب فیض
 پادشاہ سے نخل مراتب و مناسب بالیدن گرفت پادشاہنہ را با با انعام لکوک و عنایات دیگر مشمول عواطف شہزاد
 و ہر کلام از امر او تو کینان عالی مقدار و سمران و سپہداران جو در وسائر ازلان آستان دولت بقدر لیاقت و عطا
 عواطف نمایان و عنایت شایان سمت جلو یافت و بزمرہ صالحا و مستحقین و شعرا و ارباب طرب و نشاط و سرود سراپا
 انجمن مہیا طائفات لائقہ و صلوات گرانماہ مرحمت شد و دو گھنٹے در انجا مجلس فرور ماند و تا دو ماہ و شانزہ روز
 ہنگامہ این جشن استرا دیا فتنہ ہر روز ابواب بفل و عطا بر و کھلائی مفتوح بود و عمدہ ہا سے آستان سلطنت ہر سیکے
 بنوبت اداسے مراسم پیشکش دہار سے نمود و سید محمد علی سفیر عادل شاہ و محمد ناصر صاحب قطبشاہ سلاطین دکن
 براسے اداسے مراسم تہنیت با پیشکش ہا کہ آمدہ بود نہ صرف حضور رسیدہ لعل طاعت سرفراز گردیدند و پیشکش ہا از
 نظر گذرانیدند پیشکش عادل شاہ بہشت لک روپیہ و پیشکش قطبشاہ از انعام جو اسرہ مرصع آلات بدو لک روپیہ
 قیمت شد علماء و شعرا سے حضور تارینجا بسیار گفتہ اند لیکن از نو اور آن تاریخیت کہ ملا غزوات معلقا محمد تقی مجلس
 اصفا نے با تقاسے سر و شن و اما داد الہام غیبی از نو اور کلام الہی اقتباس نمودہ و حروف ملفوظے کہ در تلفظ آید منظور
 فرمودہ و آن کلمہ انکہ ان الملک قدریوتیہ من لیشار و عید نوروز کہ از اعیاد عظیمہ لوک عجم سے الحقیقہ عید عالم است
 زیرا کہ تمام شمار و اشجار بلکہ جمیع نباتات و معادن و حیوانات را در طاس ہر باطن استہ از روح نباسے و معدنے و حیوانے
 ملوہ گرسے چنانچہ در حدیث وارد است اغتموا بروالریح الی آخرہ و در ضمن آن اشعار سے بیان شدہ و مولو سے
 معنوسے رحمت اللہ تعالیٰ و غنوسے شرح حدیث نمودہ و فرمودہ اسپاست گفت پیغمبر باصحاب کبارہ تن
 سپوشانید از باد بہار و انچہ بارگ در خان میکند باطن و جان شما آن میکند و از کلام معصومین علیہم السلام نیز بیج
 و بزرگے این روز سیرا و وضوح سے زیادہ از شدت عصبیت موقوف نمودہ روز جلوس خود را نوروز مقرر کردہ و عن
 غزہ نور دین غزہ ماہ مبارک رمضان را سہد جشن نوروز سے متعین فرمود و این جشن را نا بعید فطر اتصال میداد
 و این قسم اعمال را دین پروردگہ دستہ خود را صحیح دین سے شہر و دستہ فہمید کہ جشن و عیش را با ماہ مبارک ربیع
 و نسبتی نیست ماہ مبارک رمضان سیرک عبادت و چشیدن ترارت جو عطرش صیام و قیام و تحمل قسام ریاضات
 شاقہ و ریج و تعب سیرک رضا سے بہت نہ براسے زینت و آراستگی و سماع و انواع لغم و سرود و جمیع لہو و لعب و
 نشاط و طرب و در منہرستان اجرا احتساب و محاسب نیز از فخرات اوست اگر چه منع منہیات و مکررات سکا
 سلطت ہم سے نمودند انجا محاسب و احتساب در میان نمودہ

ذکر و ستکر شدن داراشکوہ و کشته شدن آن کا خیر چارہ ہر اندوہ

داراشکوہ را بعد شکست شامے نہایت بدعاسے و پریشانی روی داد و با میدیا و رسے علا خود در کمال سے پروہا سے
 رو بہ راہ گجرات آوردہ با آن طرف شتافت درین وقت غیر از فیروز میواسے باوہ دوازہ ہزار سوار کتے باو نمود

اگر چه در آن روز که شب نبریت یافت نبار پیش منی عیال خود را بر عمار میا سے فیلان سوار کرده با خزانہ و طلا و نقرہ آلات کا ساتھ لیا
خود سے کہ بر فیلان و شتران و اشتر با بار کرده از او اسطروز بر کنار تالاب انسا کرد و راز خنگ گام باز داشتہ بود و جمعے از سوار
و سیاہ بانگا گذار شستہ تا اگر شکست رود و خود را با ہمارا ساندہ جمعیت و سامان راہ فرار سپارد لیکن در آن وقت بار یک و شب
تا تک از غمایت و ہشت و خوف و ہشت بپڑنے بدر رفت و معقول خواجہ سہرا معتمد قہمیے او کہ ناظر حرمش بود و بعد استماع ایسی ہوا
اصطفا ارشکریان آثار شکست شکر آقا سے خود دریافتہ بخوف آنکہ سباد و حرمش بیل اسپر سے گرفتار گردند پیر و گمان رازان ملک
بدر بردن صلاح و نسبتہ رو بکو ہستان نهاد و از میان کوه و درہ راستہ سکر کردہ دو از دہ نیل را کہ ندیدہ و صبیحہ و سائے عور اس
در آن عماری با بودند بعد سے و لقب با مسجد و از خواجہ سہرایان و پیادہ پا بدر برد و جمعے کہ بجا است آہنا امور پودند متفرق
گشتہ سیکس ہر اسے نہ کرد بلکہ تخت ہمان واقعہ طلبان آشوب جوہت جبارت بر حسب و غارت بر آوردند و راجہ و تاج
را کہ بر مہانقت گماشتہ بود و قطار اس کے اشتران کہ اشتر نے بر آہنا پار پود پیش انداختہ با وطن خود کہ در نواسحہ و جمیر پود
حاصل کہ از خزانہ و اسباب و کارخانجات و دو اب پیچ با و تر رسید و اکثر تبار ج رفت و اہل حرمش بعد بہشت پیر باد و مہو گشتہ
ساعتے توقف کردہ باز ہمان سرعت روان گردید و در عرصہ بہشت روز بگجرات رسید چون امر او کو گمان انصوبہ خبر شکست
اوشیندہ قطع امید از و نمودہ دل بدلت خواہے عالمگیر نہادہ بودند نباران سردار خان کہ دیک کہ گمان آن صوبہ بود
جمعے را ناخود متفق ساختہ سید احمد بجا سے را کہ داراشکوه بصوبہ دار سے گجرات گذار شستہ بود مقید ساخت و بند و بست
قلعہ نمودہ آمادہ ممانعت گردید و داراشکوه باستماع این خبر از راجہ گجرات برگشتہ برگشتہ گریسے کہ بہشت کرد ہی گجرات است
رفت و بہ کاندہ سے کوئی التبار دہ استعانت نمود کہ انجی جو انور سے کردہ با اتباع خود ہمرا ہی او گردیدہ بعد و دولا میت
کچھ رسانیدہ از انجا مراجعت نمود و درین وقت سبکیسی گل محمد نام سیکے از نوکرانش کہ اورا فوجدار بندر سورت کردہ بود ہا
پنجاہ سوار و دو صد پیادہ بند و پیچے با دلمی گشتہ ہمراہ شد چون بکچھ رسید راجہ آجا کہ مرتبہ اول در ہنگام آمدن گجرات
مسافت کچھ استقبال نمودہ انواع خدمت بظہور رسانیدہ بود و دختر خود تا نزد پیش کش کردہ تن نوبت سدا کورق برگردانید
و کمال بگیاگی بنا کردہ بیچارہ دور روز در انجا توقف کردہ بغیر محدود بکچھ روانہ پیشتر شد چون کینار در پاسا سند رسید فیروز
میواتی ہم جہانی گردید چون از دریا سے سنگ گذشتہ بلکہ چاندیان رسید آہنا منجا لغت پیش آمدہ قاصد غارت و اسیر سے
اوشندہ بسی کو کشش بہادران گل محمد ہمراہ پیش از دست آہنا ہائی یافتہ بجد و دگمیان رسید و حرمش کلمسی کہ مر زبان آنجا
اورا استقبال کردہ و جو انور سے را کار فرمودہ بوطن خود کہ از انجا تا قند ہار و از دہ منزل است بر دو قدمش را با احترام تلقے
نمودہ دیوا خواہی و تقبل ادا و ہمرا سے کردہ مستعد شد کہ اورا بدرستے گلے کردہ کبیر حد قند ہار رساند چون ایام عمر او قریب با نجا
رسیدہ بود قبول این امر نمودہ نبار بر سالیقہ احسان علیسی کہ بر ملک جیون زمیندار و ہاد ہر داشتہ و اورا در عہد شاہ جہان از
زیر پاسے نیل کاندہ گان مرد سے و مرد سے بان افغان سے اہان سے برورد و کچھ نیت بسوی دیا دہر نہاد با امید آنکہ
خند سے در انجا از محنت سفر و تعب راہ آنسودہ بند رقم ادا و ہمرا سے او خود را بقند ہار رساند چون بیک کر وہی وطن او
رسید ملک بر آمدہ با او ملاستے گشت و دام و غادر راہ او گشت و حسب تقدیر بعد فرار از جمیر زوجہ او عارضہ سل ہم رسانیدہ
درین مدت بیمار پود و روز بروز کوفت او سے افزو و درین وقت کہ ہنوز داخل وطن آن سید باطن نشندہ بود آن ضعیفہ
ضعیفہ جہان فانی را پدید کرد و داراشکوه را کہ بازن خود نہایت الفت داشت کمال کدور و عجز و کلفت رو نمود و نفس اورا

با هزاران سوگوار سے بلا سو فرستاد تا در مقبره ملا میر بخشے کہ نسبت ارادت با او داشت و فن نمایند و از سفاقت و نداد
خواجہ معقول ناظر دگل محمد را کہ جو اپنے سپاہیے کا راندے در رفیق چنین روزا سے محنت اندوز بود با قریب ہفتاد سوار
با وجود اقلع او بساحت تمام ہجرت لغزش مذکور فرستاد و بعد از ان لشکر سے مذہبت با ستظار ہمان مردم محدود تا با آنجا
رسیدہ بود و خود با چند سے از خواجہ سرایان و خدمتگاران آنجا ماندہ با خود فرار داد کہ چند سے در آنجا بودہ از ماتم بر ایلیہ
از ان متوجہ قند بار شود ملک جیون ملعون بھیلہ و افسون اورا فرستاد و آشتہ صلح خود و قید آن مظلوم دیدن بابرین
انتہا ز فرصت نمودہ از صبح بہیت و نیم ماہ مبارک ہمان سال کہ داراشکوہ عازم سمت قند بار شد آن مفسد با اتباع خود بہ
راہ او آمد و آن ہمان بے چارہ آوارہ را با سپہر شکوہ سپریش و تکیہ نمودہ حقیقت حال برابہ سبب سنگ و بہادر خان کہ با او
قاہرہ را و تعاقبش سے سپر و زہرہ با قرق خان فرودار بھیکر نکاشت با قرق خان بجز در و نو شہتہ او با پادشاہ عرضہ شہتہ نمودہ
بارقیہ ملک جیون محبوب سرعان بقتبہ سلطنت فرستاد بہیت و یک ماہ شوال این خبر لبالم گیر رسید اجہ چند روز دیگر کہ
خبر گرفتار آمدن داراشکوہ بہت بہادر خان و رسیدن او بہ دیار ہر شہنشاہ حکم خواستن شادمانہ نمود و در اجہ راجہ روپ
زمیندار جیون را کہ بہستان سگر گز فرستاد کہ سلیمان شکوہ ہمین سپر داراشکوہ را بہ صورت کہ تواند بہ دست آورد و ملک
را در جلاو سے این عمل شہت کہ بیچکس نہ پسندد لہذا بہت ارسال خلعت و منصب ہزار سے دو صد سوار و خطاب بختیار خان
کا میا بگر و اندید ہمدین ایام بہادر خان کہ داراشکوہ را با سپہر شکوہ کہ ہمیں سپریش از بختیار خان گرفتہ مقید بسلاسل پامین
نامرا حسب الامر آقا سے آورہ انجا سپر داراشکوہ رسید و نظر بیک چیلہ از فرط خوشی سے معین شہت کہ پیش رفتہ داراشکوہ
را بصورتے کہ عالمگیر منخواست دیدہ بیاید شہت نزد ہم ذی اچھہ چیلہ مذکور بہر گشتہ دولت زمین بوس دریافت و حقیقت حال
ان بیچارہ باز نمودہ باز فرخص شہت و شہتہ بہت ہم حکم فرمود کہ داراشکوہ را مسلسل با سپریش در عرضہ سرکش او بر ما دیوں
نشاندہ بیاریہ و نظر بیک چیلہ در عقب نفل شہتہ باشد و بہادر خان با افواج ہجرتہ داخل شہر سازندہ و زمین شہر
و بازار و ملی کنتہ بھجر آباد رسانند و در جا محفوسے در عمارت خواص پورہ کہ برای بودنش قرار یافتہ نگہدارند و بموجب
حکم عمل آمد روز و ہم کہ بختیار خان سیر روی بختیت داخل شہر شد بعضی از نوکران شاد جان آن شہتہ کار سے ایمان را دیدہ از
خود رفتہ و بازار ایمان شہر نیز از عمل او نفرت نمودہ شوریدند و بے اختیار ہر سرا و افافنہ ہم ہمیش رنجیتہ بزیر چوب و سنگ
گرفتند تا آنکہ چند کس از ان سیرویان از پای درآمدند و بہتے مجروح و سہر و گردن شکنجہ گشتند و نزدیک بود کہ قتل
عظیمی منبہ شود کہ تو ال شہر با جمیعت خود رسیدہ آشوب را فرو نشاندید و بختیار نا بکار را با ہجرتہ قبلیہ رسانید پادشاہ
حق پرست عدالت کیش از طلا سے مذہب خویش فتوی طلبیدہ علماء سے سو حکم نمودند کہ خون چنین لمحہ و کسانیکہ خوبی او بر خلافت
رہنا سے خلیفہ خواہند مذہب حنفی درست است پادشاہ دین پرور حق شناس استحکام اساس سلطنت خود در قتل آن
بیچارہ سہر یاس دیدہ حکم نقتل او و دستار کش کہ بر سہر بختیار خان رنجیتہ بودند او و داراشکوہ آخر روز چہار شہنشاہت
میکردی اچھہ معقول گشت و لاش او را بعد تشہیر در مقبرہ ہالیوں دفن کردند و سپہر شکوہ را بزودہ در قلعہ گوالیار محبوس داشتند
و بعضی ایمان پادشاہ سے کہ با و سے قندہ شورش بر بختیار خان شدہ بود و پیشگاہ عدالت رسیدہ حسب الامر طلا سے
زمیندار را و دنیا سے نا پایدار رہائے یافت *

ذکر رفتن شہزادہ محمد سلطان نزد شجاع

چون درین مدت شجاع بار سال رسال رسال و وعده تزویج صبیحہ خود سلطان محمد را بسوسے خود میکشید و دیگر افسونناسے
 و فریب بروسے رسید و بعضے احمقان واقعہ طلب میانہ شاہزادہ و معظم خان سپہ سالار بنا بر کمال اختیار و اقتدار کہ عالمگیر در
 سردار سع کر با و دادہ بود و عبا رتقار بر انگیزتہ ہموارہ ہناسے و غمازے فتنہ سازسے در بخش افزائی سے نمودند محمد سلطان
 درین وقت اندیشہا سے فاسد بنا طر خود چاسے دادہ بست و ہفت ماہ رمضان سال دوم از جلوس بدر با امیر قلعے دار و غنہ
 تو پنجانہ وقاسم علی میر تو تک کہ محرم راز او بودند و دو کس دیگر از خدمتکاران گشتی نشستہ از آب گذشت شجاع با ستماع
 این خبر انبیا عظیم نمودہ بلند اختر کہ تر سپہ خود را با جان بیاک کہ سرخیل عمدہ ہاسے او بود با استقبال فرستادہ قدوم اورا
 با غراز و احترام تلقی نمود و ازین سائخہ کمال فتور و احتکال مجبور عالمگیر راہ یافتہ سپاہ ہم بر آمد و ملازمان پادشاہی ادلی از جا
 رفتہ بازوسے ہمت بستنی گرا سید و شجاع شکر سے بار سنے نو اڑہ بد و گچی فرستاد کہ از اشیاء و اموال و کارخانہ لشکر شاہزادہ
 سرچہ تو اندہ بان طرت آب بر بند و معظم خان ہمان شب از سروج این قضیہ آگہی یافتہ بحسن ہمت و نیرو سے تدبیر خان ثبات
 و سکون از دست ندادہ مغلوب ترزل و سپہ اس نگشت و فرود آں بقصد تدارک و اخصاسے این آشوب از روی کمال ہردار
 و ہوشیاری جریہ از سوتی بد و کچی رسید و بشکر را کہ از وقوع این سائخہ سر شستہ استقبال از کف دادہ بود و ضبط و نسق
 نمودہ با ستمالہ و دل سے ہمت بخشید و گروہ مخالفان را کہ چیر گے و خیر گے نمودہ بالواڑہ بعزم بدون کا برخاست و لشکر
 شاہزادہ بانیطرت آب آمدہ بودند دفع نمودہ خائبے منہزم گردانید و بعد این مقدمہ چون موسم طغیان آبنا بود از طرفین
 سورجا لہا برخواست و خانخانان معظم در موضع محصورہ بازار کہ زمین مرتفع و از اکیتر کمر مسافت سے گروہ بود با طاقامت گستر
 و بر سنے از افواج را در اکیتر نگر گذشت و عالمگیر در دفع دستھیال شجاع تدبیر سے مناسب اندیشیدہ خواست کہ ہر دو
 گنگا فوج او بود و عرصہ بر شجاع تنگ تر گردانید تا برین بر کفج مطلع بنام داؤد خان قریشی صوبہ ہزار ہار امداد فرمود کہ
 کمر ہمت تنہدیم انچہ دست بند و ہر با بنیان خود کو کبیاں آن صوبہ ہر جا مناسب داند از آب گنگا گذشتہ ہر سہ ماہ ہر دو
 خان مذکور بعد از ورود مشور شجاع محجیات برادر زادہ خود را با ہزار ہا نقد سوار و ہزار ہا پادہ نہ نیاست خود در پیشہ
 گذشتہ سیرج فرمان غرہ ماہ مبارک رمضان با سائر کوکبیاں صوبہ ہزار ہار در بلدہ چنہ از گنگا گذشتہ و چون موسم
 برشکال رسیدہ آب دریا چاسے کوکب طغیان داشت و ہر جا ہر دو کشتی و ہر عبا رتقار انہا متعذر بود و مردم شجاع بنا بر کثرت
 نو اڑہ و با ستھارا آن ہر جا سورچال بستہ در مدافعہ میکوشیدند سے مسافت تا رسیدن ہا گلپور بطول کشید و درین میان
 جنگباروسے دادہ ہمہ جا علیہ و استیلا افواج عالمگیر سے را بودہ چون موضع قاضی کر یہ محاذ سنا ہا گلپور رسید بنا بر شدت
 طغیان آب کہ زمین ہر جا نا پدید و دریا سے کوسے نہایت عمیق و تند میگزد و بر اسے گذر انیدن زمان برشکال و فرودین
 آبنا ہا ناخا اقامت و زید و چون شجاع بار دیگر چنانچہ خفقیم گذار سنے سے یا ہا اکیتر استقرت گشتہ بانیطرت آب آمدہ و
 نیز بصواب بد جرات خود از گنگا عبور کردہ و در حد و ہا گلپور و کھل کانو گذرانید چون آب کمی پذیرفت و با خانخانان معظم
 و شجاع مسافت پروردادہ و گربارہ داؤد خان از آب گذشتہ بطرت شمسے گنگا روانہ مقصد گردید +

ذکر گشتی سلطان محمد شاه زاده بلیک گاہ معظم خان خانان

القصہ شجاع ہمت گذر اسدن برسات در ماندہ طرح اقامت انگندہ لشکر خود دادا سنا حج کرد چون سبند کہ شیدنا
 سپہ اتھار خان کہ شجاع اورا حاکم ہا گلپور نگر کردہ بود زمیندارانہ آنجا را با خود گردیدہ در حد و توخر اسے عالمگیر است

مجموع زمینداران آن محروم و بالو سیراق گشته و مخالفت با شجاع میزدند و منور خان سپهر معصوم خان زمیندار جهانگیر با اشاره
 او اکثر نواره را ضبط خود در آورده و غنای با جمیع نواره معظم خان سپهر میزدند و با شجاع این خبر زمین الدین سپهر بزرگ خود را
 با خواجه خسرو که نوکر عمده اش بود و لشکر مناسب بجا نگیزد فرستاد تا بظبط و نسق آید و دو استماله فلکوب رعایا و زمینداران در آن
 تار شید خان اراده خود و فعلی خواند آورد بلکه اگر قایم یابد او را قبل رسانند زمین الدین بعد وصول بجهانگیر نگر متسدد
 گشتن رشید خان نموده در بار عام طلبید و با اشاره اش حاضران از آن پاسه در آورده و سبب تصرف شدن شجاع با کبیر
 راج محل آنکه چون کیطرف آن مله که بهستان و کیطرف گنگاست و زمین پاسه اطراف او در موسم برسات زیر آب می باشد
 و شجاع نواره بسیار داشت میزد که از طرف عالمگیر بود و سبب قلت کشتی از ذوقه نیر سید و راجه هر چند زمینداران شجاع
 شجاع اتفاق داشت که بهستانیان را شورانیده بچاره بار میزد بدین جهت غله بکبیر عالمگیر نیر سید و مردم لشکر متفرق به
 زمین مرتفع بود و رخت اقامت افکنده منتظر اقتضای موسم برشکال بودند و بنا بر قات غله کار بصیوبت کشیده کشر مرگ
 و دو آب تلف شد شجاع بر این حال در قوت یافته فاصد بهست آوردن کبیر گشته نخست میر سحر خود را با چارمه سوار بر نواره
 فرستاد که آن طرف در پاسه گنگ زمین مرتفعه اقامت در زید و دست بر دسه عند الفرضه نموده باشد چون او بهست
 کرد و کبیر گزاف نام شد و مردم بر نواره آمد در کبیر گزاف تاخت و تاراج کرده بر سر گشتند شجاع تحمید اسباب شاد و
 دختر خود با شایزاده محمد سلطان در نمانده نموده سراج الدین ملازم خود را با نوبه مناسب میر علاء الدوله دیوان و محمد باقر میر
 در نمانده بجانطت بنگاه و اهل حرم گذاشته فرمان داد که شادی را با انصرام رسانند تا بعد از و اوج شایزاده بخاطر جمع و نهاد
 رفاقت او گرد و نوزاد او برسد و خود جایکه میر سحر او اقامت داشت آمده شایزاده محمد را با نمانده فرستاد تا کتختا شود و نیر سید
 ماه مهلک رمضان قصد کبیر گزاف کرده با شجاع آمد و ذوالفقار خان سیراکش عالمگیر با کبیر شکر در زمین بلند که از دهن کوه که مان
 شهر نو و قدیمت اقامت داشت و راجه اندرین بود لیه در منازل و عمارات شجاع مقیم بود و ذوالفقار خان چون بچاره سوار
 نتوانست شد و اسلام خان و خدا سنی خان با سائر عساکر با و شایسته سوار شده بقصد مدافع بر راه خیابان که از دهن کوه
 تا شهر نو است بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندرین با همراهمان خود مدافع حتی المقدور کوشش
 و آویزشی با مخالفان نمود لیکن بنا بر قلت جمعیت تاب مقاومت نیاورد و اسلام خان و خدائی خان بنا بر اغراض باطله
 نفسانی توفیق جلالت نیافتند و با آن که چندان غلبه و استیلا از مخالفان روسی نمود و شوکت و کثرت فوج عالمگیر را بود
 بی کوشش و جانفشانی قدم باز پس گذاشته رخ از عرصه مقابله بر تافتند و در آن سرزمین که محل اقامت بود نیز از عدم
 اتفاق استقلال نیافتند و ذوالفقار خان چون حال بدین منوال دید با مجموع عساکر او از هر بهان شب کوچ کرده بر راه دهن کوه
 بجانب محصوره بازار شافه بنام خان معظم لمحن گشت و بعضی از نندگان پا و شایسته از پستی و نظرت راه بیوفانی پیوده و گردا
 شدند و شجاع پیوستند و اکثر نوکران شایزاده محمد سلطان از فرقه سپاه و خدمه بان طرف رفته بعضی کار خانات و میدان
 در سپاه شایزاده و سیر که در اینجا بود و تفرش درآمد و شجاع را از وقوع این قضیه نخست و جراتی تازه و قوت و شوکتی شایسته
 بهم رسیده و در کبیر گزاف ای جدت فشر چون برسات منقضی گشت و آبها فرو نشست معظم خان اسلام خان را در همین فضالی
 در راجه شجاع بختگه بنیدیه و گرویسے دیگر را در میر و جا داد و فتح جنگ خان را بالودسے خان و زبردست خان و فرسے
 دیگر از افغانه که علی دونه را سوار بود و ندر او سے مقرر کرد و در اعلام خان خورشیدی را با جمعی از دلاوران فوج طرح نمود و غلام

اقبال عالمگیر و جرات و تدبیر خود بتوز کے لائق در عقب مخالفت کہ سہ سردار تورہ داشت و پادشاہ سزادہ محمد سلطان با آن ماند
 جرات و دلاوری سے و تربیت عالمگیر مقدمتہ ہمیش بود و روان گردید چون بکنار بھاگیر سے رسید چند اول شجاع کہ سردار آن اسفندیار
 سمور سے بود ازان طرف نمودار شد با شارد خان سپہ سالار از توپ خانہ پادشاہ سے دست ماند ختن بان و گنج مال شتر مال
 کشو و نیزان قتال بر افروختند و قتل و غنیمت از افغانہ فوج سپراول دبیر نے از میانان معتمد خان و گرو سے دیگر از مبارزان
 از آب گذشتہ بادشمان در آویختند و بیک حملہ پاسے مخالفان از جا سے رفت و اکثر سے ازان جماعہ گریبان بھنگ اجل دادہ
 سر سبب عدم و کشتیدند و اسفندیار زخمی بسیار خوردہ و میدان افتاد و نورالحب از عمدہ پاسے لشکر شجاع چار زخم برداشتہ
 از عمدہ کارزار عثمان بر تافت و گردہ ہر راٹھور کہ نیز عمدہ آن لشکر و بارہا جیونست خوستے داشت بعالم دیگر شافت شجاع شجاع
 این خبر فوجے را بر جبر گذاشتہ بمقابلہ معتمد خان رفت و بعد انقضائے سپاس مقابلہ میر آید معتمد خان خواست کہ بہت
 مجبور سے بر مخالفان حملہ کند امر اسے ہرچی خود سے آغازیدہ و فی الجملہ فاسقے و زبیدہ خود دار سے و کوتاہی سے نمودند مخالفان
 بمشاہد این حال و قلت احوال بھنگ توپ و بندوق و بان گذرانیدہ روز با انجام رسانید و از خود دار سے بہرمان
 تعجب و جنگ کو تیراق صلاح ندیدہ چون میدانت کہ داؤد خان از سونگیر عبور گنگا نمودہ عازم ٹانڈہ ہست و بنگاہ شجاع
 در آنجا بجد استماع خبر قریب او بقصد ٹانڈہ شجاع خود بخود خواہد برگشت و نیز شنیدہ بود کہ دلیر خان از حضور کو یک او مشین
 انتظار و رود او ہم سے کشید و بمقتضا اسالت اسے با چنین رفتار سے منافع صفت آرائی و نیز آرائی صلاح ندیدہ و
 منصوبہ آن بادکہ از زمان جعفر خان میر شد آباد شہرت گرفت گردید شجاع بمشاہدہ اینحال کمان صنعت و دھن در شکر اقبال
 و اختلا سے در جرات خانان معتمد خیال کردہ خود ہم از طرف دیگر بھاگیر سے نازم مخصوص آباد گشت در گتیر تعمیر پور پایاب
 یافتہ بارادہ گذشتن ازان و آویختن با خانانان مقابل لشکر فرود آمد خان سپہ سالار تا دوازده روز بھنگ توپ و تفنگ گذرانیدہ
 مجال عبور نداشت تا آنکہ شب دوشنبہ بیت و یکم ربیع الثانی کہ شجاع عازم غرم عبور بود خبر باور رسید کہ داؤد خان مورجال
 در پاسے کوستہ را بہت و کوشش شکستہ از در پاسے مذکور عبور نمود و عقرب بہ ٹانڈہ کہ بنگاہ او بہت میر رسید شجاع
 این خبر مغلوب جنود خوف و ہراس گردیدہ انچہ معتمد خان اندیشیدہ بود بطور رسید و شجاع غرم پیکار بارادہ ادبار از آنجا و
 رسیدن بابل حرم و استحفاظ اسوال و ناموس بدل نمودہ کوس معاؤد نواخت و او از خربان شب از کنار آب بھاگیر سے
 کوچیدہ قاصد سوتی گردید تا در آنجا از گنگ گذشتہ خود را بہ ٹانڈہ رساند معتمد خان کہ بدیدہ ہمیش بین این منصوبہ را دیدہ بود
 انتظار فرصت نمودہ کہ خدمت بر میان بست و بقصد تعاقب شجاع بعد یکپاسکس روز سوار شدہ از در پاسے بھاگیر سے
 کہ پایاب بود عبور نمود لیکن چون نام اردو و جمال و افعال لشکر باستی از آب بگذرد و در پایاب دیگر نیز ناموس مخالفت
 در میان بود آن روز یکے ہم کرم و طے شد و شجاع بر کنار نالکہ سے طرف دلدل داشت تو پخانہ چیدہ خود با فوج سوارہ
 در عقب آن ایستاد معتمد خان نیز رو برو ہمیں قسم چون شام شد ہر دو بجا پاسے خود منزل نمودند و ہمیں شب فوج دیگر از
 حضور مع تو پخانہ و خزانہ بکوک معتمد خان رسید و شجاع سے پاس شب گذشتہ کوچ نمود و سلطان محمد را چند اول خود داشت
 و معتمد خان نیز صبح سوار شدہ و تو پخانہ را با احتیاط از گل و لاسے گذرانیدہ تعاقب نمود و از سوسے اندسے گذشتہ ہر دو
 لشکر نزدیک ہمدگر گردید تا سہ روز بھنگ توپ و تفنگ در میان ماند روز سے آخر شام گرو سے از طرفین ہر دو حملہ بردہ
 بر سرے مجروح و مقتول شد تا آنکہ او از شب بیت و ہفتم ربیع الثانی سے شجاع بطرف دونا پور کوچ نمود و معتمد خان ہم

سوار شده در سپه او رفت در اشناسه راه شنید که شجاع که با شجاع میر و دانتظام لشکر سبھے نہ پیرفته فتح جنگ خان از فوج
 سہراول و اسلام خان با فوج براننا عزیز غنائے کرده پیشتر را نند و چند انکھ معظم خان شمس فرستاده منع نمود سو دست نکر و تا آنکہ
 کنار دریا چہ دو گچی رسیدند آن طرف نالہ فوج شجاع ایستاده بود و تو پخانہ پیش رو چیدہ فتح جنگ خان و اسلام خان مجال گذشت
 نیافتہ ہما نجا غنائے کشیدند معظم خان ہم ناچار در سپہ اینہا با جمیع افواج رسیدہ بہ پیش قدمان گفتہ فرستاد کہ چون آن خبر جلو
 رافع شدہ الحال صلاح و برین است کہ مورچال و سپہ مخالف را وضع نہنما وہ بتلاش جلاوت و دلیر سے بگذریم و ہمت بگرختن
 شجاع بر گنہاریم و او را مجال عبور از دریا گنگ نہ ہیم لیکن چندانکہ درین باب امر او سرداران را تحریک و تکلیف این جرات نمود
 کوتاہ سے و خود ایسے نمودہ بفرمان آن نوین اخلاص آمین کار نہ بستند و شجاع چون با غیہ گذشتن از گنگ اہم امور سید آ
 خندے گردن شکر خود در نہایت عمق کندہ مورچال را استحکام داد تا بفرمان شکر و سبائش از آب گنگا عبور نماید چون خندق
 و مورچال خاطر خواہ درست شد شروع بگذرانیدن لشکر نمودہ اول سلطان محمد را از آب گذرانیدہ بہ ثمانڈہ فرستاد و
 با استحکام و ضبط مورچال پر داختہ تا عبور لشکر بہ اعدا کو شمش داشت چون جمیع لشکر گذشت آخر شب خود ہم عبور نمود چون
 راہ تیلیا گذشتے بسبب بودن شجاع درین طرف گنگا سد و بود و دلیر خان کہ بکو یک سپہ سالار آمدہ بود ناچار از موٹگی عبور نمودہ
 بہ او دغان پوست و معظم خان فرما دغان را با فوجی مناسب و تو پخانہ لائق بجانب اکبر نگر برای کشادن راہ گذرے
 فرستادہ کو توالی با کبر نگر متعین کرد و بعد رسیدن نواڑہ کہ داؤد خان صاحب شیخ حمید سپہ خود فرستادہ بود اسلام خان را
 بادہ ہزار سوار سب الامر پادشاہ بنظم نسق این طرف گنگا گذاشتہ چون در پاسے گنگا دوسہ شعبہ بود و شعبہ را گذشتہ
 بر کنار شعبہ سوم خمیدہ کرد و داؤد خان و دلیر خان از ان طرف گنگا جریدہ پیش خان معظم آمدند و گنگا لیش نمودہ بعد یک پاس
 شب بلشکر گاہ خود رفتند بعد قال و مقال بسیار بود سے خان و فدائے خان را با ذوالفقار خان بہمت محافظت از دو
 گذارشتہ خود با نخلص خان و جمعی دیگر عساکر اقبال تو ان از شعبہ سوم گنگا عبور نمود و از ان طرف داؤد خان و دلیر خان و
 ساٹر کو مکیان ہمراہ شدہ با اتفاق روانہ شدہ قصد کردید ندغزہ جمادی الاخر سے خبر آمد کہ فوج مخالف کہ بر ماہذا مورچال
 بستہ و مقام مزاحمت بود و نہ بسبب غیر معلوم بر خاستہ نزد شجاع رفتند و داؤد خان و دلیر خان و راجا رفتہ فرود آمدند و خبر آمد
 کہ سید عالم با قریب یک ہزار پانصد سوار و پیادہ فرستادہ زمین الدین سپہ شجاع مع دو صد توپ آمدہ بشجاع پوست
 پنجم ماہ مذکور معظم خان از ماہذا بکشتی عبور نمودہ کینا زمانہ کہ آنرا ہم عبور باید کرد رسیدہ بر ان پل بست و یک کر وہ
 پیشتر رفتہ آن سرزمین را منظر احتیاط دیدہ مراجعت نمود و فوجے را باملدہ فرستادہ مردم شجاع را از انجا بدر کرد +

ذکر برکشتن سلطان محمد شاه به لشکر گاه معظم خانان

چون محمد سلطان ازین حرکت تعویکہ عمل آوردہ بود متنبہ گشتہ اقامت خود در رفاقت شجاع متضمن انواع خرابیہا
 دید بہانہ دیدن زوجہ خود کہ در ان زمان عارضہ بیماری سے داشت ثمانڈہ آمد و اسلام خان را کہ با فوجے از عساکر قاہر
 در اکبر نگر حسب الامر پیش بود و از داعیہ خود آگہی دادہ ہما نے نوشتہا سے مکرر باو فرستادہ اشعار نمود کہ با جنود
 خود در دو گچی منتظر و روداد باشد و ششم جمادی الاخر سے او اخر روز بہانہ شکار سوار شدہ کینا دربار رسیدہ و خود
 در کشتی نشستہ یازدہ کس از نوکران ریشناس و بر بنخے از خواجہ سہرایان و خدمتہ و یک اسپ سوار کرد و بہار شتی
 دیگر در دروہ از گذر زمانہ بگذر و و کچی کہ اسلام خان با افواج در انجا مترصد بود متوجہ شد درین اثنا مردم شجاع کہ

که در مانده می بودند آنگی یافته بسواری کشتی راه تعاقب سپرده نزدیک رسیدند مقارن این حال اسلام خان که منتظر قدم شاهزاده بود خبردار شده خود را با همه اهالی بکنار دریا رسانید متعاقبان جمعیت لشکر و قریب اصل رسیدن کشتی شاهزاده مشاهده نمود و ناگهان برگشتند و شاهزاده قرین سلامت بسامل معصوم رسید فاخران معظم این خبر شنیده شاهزاده را نزد خود خواند و هم ماه شاهزاده از گذر سده باز عبور گنگا نمود و بمسکرها خانان سپه سالار متوجه شد معظم خان با جمیع ملازمان شاه استقبال نموده شاهزاده را آوردند و بخدمت که براسه او برپا شده بود فرود آوردند ذوالفقار خان را که عارضه بیمار سه با سزاگشیده طاقت سوا براسه جنگ نداشت حسب الحاکم از لشکر جدا شده عازم حضور گردید و در قریب بنگاله گهاٹ بقاصد پنجم کرده از مانده پایا بسواری گشته بود که صلاحیت عبور لشکر معصوم در معظم خان جمعی را فرستاد که بکنار آن مورچال بسته بغیبه خود نگه دار و شجاع برین حال اطلاع یافته بلیذ اختر سپه خود را همان طرف فرستاده مامور نمود که هر جا پایا بسواری چالها بسته مانع عبور نماید با شکر خود با کتر فوجی با اعتماد و اوزار برابر لشکر و او دغان پای تجلد فشر و معظم خان کثرت مردم دشمن بطرف حدود مانده شنیده فوج دیگر بسواری و گویر خان در آنجا فرستاد و شاهزاده محمد سلطان را حسب الحاکم پادشاه همراه فرستاد خان بانو بسواری از سپاه دارالتخت خان را هم که از سابق در خدمت شاهزاده معین بود با چند سواران قدسیه او بجا است و خبر در پیش مقرر نموده روانه حضور نمود و به ذوالفقار خان که سابق منحصر شده بود نیز نوشت که هر جا نوشته برسد توقف گزینید و در خدمت سلطان محمد بوده لوازم حراست و محافظت بجا آر و شاهزاده غره رجب او اواخر سال دوم جلوس روانه حضور شد چون نزدیک بشاه جهان آباد رسید بموجب حکم اهل یار خان داروغه گزاران لشکر پور صبح بمیت و پنج شعبان رفته سلطان محمد را از راه دریا بسواری گدا که براسه بودن او مقرر شده بود رسانیده و در پیش بمقتضای خواججه شکر آقا تقویض یافت و شروع سال سوم از جلوس که محکمین مهیا و آماده بود خبر رسید که شجاع ششم ماه رمضان از جهانگیر نگر بولایت رننگ ره سیر ناکاسته گردید و مملکت بنگاله ستره ستره از لوت و دغانان مصفا گشته نهم ماه مذکور با خانان سپه سالار معظم در جهانگیر نگر نزد خود تفصیل جنگ شجاع در عالمگیر نام شرح و بسط تمامست این مقام بایسازیکه محل مرام نباشد قناعت نموده می نگار چون گذر پایا بسواری چنانچه مذکور شد بدست آمده بود معظم خان چند روز در تیر گذر راه و زو هست که نوعی می و نزد بکار برد که زیاد درنگ در اهتمام این جنگ دیداده برسات آئینه نعل مقصد کرد و در جنود قاهره را براراده خود آگاه گردانیده چهارم شعبان سال دوم جلوس پاست از شب مانده باین غرضیت با مخلص خان و خلاص خان خویشگی و دیگر سبب از ان فیروزه شکار سوار شد در اثنای راه دلیر خان رسید مظفر خان و دیگر سرداران شهاست نشان که بر هکذر واقع بودند با سپاه خود از مورچالها بر خاسته رفیق طریق نصرت گردیدند و بمیت مجوسه اول روز یکم مذکور که دو گروه پالمین بنگاله گهاٹ بود رسیدند و شجاع قبل ازین سپه خود را با فوج شالیسته بمحافظت آخافر ستاده استحکام آن مقام نموده بود و آنها آماده دفاعت بودند بجز و در این جنود دست باند همتن توب و تفنگ کشودند معظم خان توقف و درنگ سلاح ندیده مردم را ناگهید و تحریر بر عبور نمود و شجاعت پیشکان بجاوت منش از دو عام اما و او تنگ نهادند با اتفاق که بمیت بر عبور بسند نخست دلیر خان و مخلص خان و خلاص خان خویشگی خیل سوار باب زنده و بعد سپه مظفر خان و دیگر سبب از ان بان ناله در آمده از چپ و راست و پیش و پس فوج فوج مانده موج در آب روان گشتند درینوقت مخالفان مقابل سجد کوشش تمام آتش بیکار برافروختند فوج عالمگیر لوازم مقادمت بطور رسانیده

چند ساعه از سپاه همدان تا وک بلا گشته سر حبیب عدم فرود بردند و بر سر مجروح شدند و جمیع معلوب سر اس گشته برگردیدند
 و بسالت گیشان شمامت چون که خط ناموس سپاهگر سے و آبرو و امن گیر شان بود و سعهت بر نشا فخذ چون بر دو طرف
 گذر آب عمیق بود در میان دریا چو سنے هاسے قلم بر اسے نشان منصوب بود تا مردم در غرق آب نیفتند در نیوقت از عبور فرج
 آب بتلاطم آمده ریگ زمین از ته بدر رفت و بعضی مواضع پایاب هم غرق آب شد و نشا نما نیز بر جانان آمد بدین سبب از سواری
 پیاده تفریب هزار کس غریق گرد آب نما گردیدند از آنجا بود فتح خان سپرد لیر خان مشهور و مجرب بر آمدن از دریا با اعداد و
 و معظم خان نیز از سبب اینها رسید و با اتفاق بر مورچال نختند آنها نیز با سعه جلادت فشرده بحسب طاقت کوشیدند و فطال
 این حال بلند اختر رسید عالم کبوتر سیده از دور نمایان شد اما قبل از ورود آنها پاسے ثبات و استقلال مستحقان
 سرچال بغزیده راه فرار در نور دیده بودند بلند اختر با سدی قله اوزبک از سبب سگی ثباته شتافت و سید عالم با دیگر
 جنود و شجاع بر گشته روزگار پیوست و خان معظم چون دید که گشتی وافر بدست آمد بکنار دریا چو شسته سببست و بعضی
 جنود را فرود آورده آن روزها بنجا مقام نمود و شجاع با سماع این خبر وحشت اثر دل از سلطنت و اقامت بنگار دولت
 چندین ساله سر گرفته از میر واد پور رحل اقامت برداشته بنگاه خود که در مانده هست شتافت که از آنجا بسج راه آورد
 نموده بجان گیر نگر رود و معظم خان روز دیگر با جمیع اوان بجانب مانده روان گردید پس سعه اندک مسافت خبر رسید که
 تاسے نوازه نزدیک سبب که از گذر مذکور شتافت کرد و سماع جمع شده و شجاع خود نیز بان راه آمده هند اسپه سالار را
 از لشکر جدا شده بر خراج استعمال سمان جانب شتافت و با سعه جنود نیز از سبب او روان گردید و یک پاس فرزند خان
 معظم بر سبب پور رسید و چار صد گشتی از نوازه شجاع بعضی از آن شجون با موالی و اسباب که در آنجا منتظر او بود متصرف در آمد
 و معظم خان میر غریز یوان لشکر را با واقعه نویس و جمیع از سپاه و سه صد پیاده مند و سعه بر اسعه ضبط آن اسوال و آنجا
 گذر شسته خود بر سبب ایغار روانه شد و با چار صد سوار تفریب نصف النهار بمانده رسید شجاع که شب سخم شبان چنانچه مذکور شد
 از چو سکه میر واد پور روانه مانده شده بود صبح در آنجا رسید و لغرم فرار ساز راه او بار بیرون مانده کنار دریا فرود آمد
 و با ستم تمام دو غراب که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفس اموال مثل اشرفی و طلا و جواهر و مرغ آلات پر کرده
 دیگر اشیا و کارخانجات که در آنجا داشت بر دو غراب دیگر بار کرده آنها را روانه ساخت و بعد فزان از سر انجام این امور
 از مانده پیشتر رفته در درخت زار سے فرود آمد و ساعته چند توقف گزیده درین اثنا فراوسے باو خبر رسانید که افواج قاهر
 نزدیک رسیده با سماع این خبر در کمال اضطراب سوار شده دو ساعت از روز پاسے مانده بکنار دریا رسید و بالند اختر
 وزیر العابدین سپردان خود و جان بگ و سید عالم در شید قلی بگ اوزبک و میرزا بگ و محمد و ک از سپاه و ضربه و خواج
 سرایان که سگی سه صد گس بودند در گشتی نشست با قریب شصت کوسه سخم شعبان سال دوم جلوس عالمگیر بجانب جانگیر نگر
 شتافت و دیگر نوکران عمده او با قضا سسلاح وقت خود را یکسو کشیده مفارقت گزیدند و احوان و خود سران
 لشکرش دست بغارت گشوده باخذ اموال ولی نعمت خود ببارت نمودند و معظم خان روز دوم بمانده رسیده بعضی
 و گردا و سعه مانده بود در استر واد آنجا و با نشان بغارت برده بودند ساسعه شد و عورات و پردگیان که در آنجا
 مانده بودند با احتیاط شالیست حراست کرده جمیع را بر اسعه کشیک آنها بر اطراف حرم گاه گماشت و ناظران و خواج سران
 را تا کنید بلوغ نموده مقرر ساخت که بستر سابق بکار خود قیام نموده هوشیار سعه و خبر دار سعه بیشتر از پیشتر نظور رسانند

داؤد خان بھجرو دریا منقن خبر فرار شجاع برابر سماندا کہ نشسته بود جس پر دریا بسے گذشتہ آخریں روز منظم خان نحتی شد
چون غرابا سے مالامال از فتوہ و نفاس اموال محاذی بر دپور رسیدند بر منے از بندگان پادشا سے کہ منظم خان در پنجاب
آمدہ بود بر کشتیهای خود نشسته بودند و غراب اول را کہ جمیع وجوہ اموال او در انما بود بہت آوردہ کنہا آوردند و مجموع ہر
و خطا آلات و جواہر گران بہاد و دیگر نفاسی کہ در انما بود بحیطہ ضبط و تصرف او لیا سے دولت قاسرہ درآمد و منظم خان محافل
را با جمعی از اوج در اکبر مکر و نماندہ وغیرہ بنا بر انتظام این جا ہا گذارشتہ خود بادیر خان و داؤد خان قریشی را غر خان و
دیگر جنود منصف و عدو وارہ روز تباریخ نوزد ہم شعبان تعاقب شجاع ستافت تا اورا بحال اقامت در جہان گیر مگر مسیر نیامدہ
زود تر رہ سپر آوارگی کرد و دیار ہم شعبان شجاع بجهان گیر مگر رسید و درین مدت کہ زین الدین سپر کلان شجاع در جہان گیر مگر
بود حسب الامر پیر و نظر شکستہ حالی خود باراجہ رنگ راہ رسل و رسائل سلوک داشتہ راہ تخاص و دفاق بہم رسانید و یکبار
بر ارفع منور خان زبیدار جہان گیر مگر کوک طلبید و او فوج فرستادہ منور خان را با اتفاق شکست دادہ بود و مبلغی از
نقد و جنس در طلبہ و سے این اعانت بر خشکیان دادہ را با خود رفیق و ہمہ ہستان گردانیدہ بود و چنین قرار یافتہ کہ سرگاہ
پیش منظر و بر فتن رنگ مہما شود و گر بارہ جمعہ کوک فرستادہ اعانتی کہ باید بعلل آورد را جہاں کما کما کہ سرحد رنگ
است تا کید کردہ بود کہ سرگاہ شجاع اشعار سے نماید سے توقف کرد سے را نزد او فرستد و شجاع بجز زود جہاں گیر مگر
خود را با او شہتہ نزد را جہ رنگ فرستادہ در خواست نمود کہ جمعہ از مردم خود بفرستد تا رفیق طریق بودہ لازمہ اعانت در راہ
بجمل ازند و ہنوز فرستادہ معاودت نکردہ بود مذکہ شجاع از قلت انصار از سباب روز یکشنبہ شہنشاہ منان بخطر اب تمام در انما
سنہ ثالث عالمگیر رفت ادا بر سفینہ منظر از نماندہ با سپر خود زین الدین و زین العابدین دہلند اختر و چند سے از عمدہ ما
کہ تا آن وقت در رفاقت بودند جمعہ از سپاہ و خدمہ و عمدہ از خواجہ سپر ایان و نسوان از جہان گیر مگر بر آمدہ بچہا کرد سے
شہر کہ جاسے تہا بہت منزل نمود و در اینجا جمعہ از نمانان و سپاہیان برگشتہ بشہر آمدند و جمعہ از کشتیہاں بنا بر نقدان
غلام ہانجا ماندند کہ آن از انجا روانہ شدہ در سر سے پور کہ از نمانا سے عمدہ و دوازده کرد سے شہر است منزل نمود و جہا
جانا بیگ کہ از پروردگار سے عمدہ و قد سے او بود با چند سے از روشناسان و گرد سے زعمہ نوازہ و ملا جان ترک تفت
نمودہ مفارقت کردند و فردا سے آن از انجا روانہ شد و درین روز در زمین رہ سپر سے فرستد ہا سے زین الدین و شجاع
پانچاہ و یکہ منزل طلبہ رنگی و فرنگی شجون مردان کار و ادوات حرب دیکہ کہ ما کما چاہتہ گاہ با بر را جہ سامان کردہ بر سم
کوک فرستادہ بود یا شجاع ملا سے شدہ و نوشتہا سے را جہ و ما کما چاہتہ کہ ہم رسانیدند و ہا سے خشکیان کہ آمدہ بودند
ظاہر نمودند کہ را جہ اگر جہا برابر سے امداد فرستادہ و قزوادہ کہ خود بر آمدہ در چاہتہ کما نشیند و متعاقب نواڑہ عظیم بہر
جمعہ را براہ خشکے نیز متعین نماید لیکن این مراتب در صورتی مقرر بود کہ شہا در جہان گیر مگر قدم ثبات فشرده استقامت
سکیر وید چون اضطرار کردہ بر آمدہ یا موریم کہ شہا را رنگ بریم شجاع گفت کہ تا زین غریت از جہان گیر مگر بر آمدہ ایم کہ ہر وقت
سبلوہ کہ سرحد ملک پادشا ہمیت ظل ثبات افکندہ مکن و اقامت ناہیم و قطعہ آرزو با دیگر تخاصات بشکام دہیم و باد اوب
اعانت شہا ہر جہا باید کرد از قوہ بفعال اوریم بنا برین خشکیان ہر اوقت راضی گشتہ ہمراہ شدند و روز دوم بانواڑہ رنگی و ہر
کہ تا آن قلعہ براہ خشکے چہا کردہ ساست بود منزل نمود و در انجا امام علی خورشیدین بیگ کہ حارس قلعہ بطوہ بود با شہا پذیر
مسین بیگ آمدہ یا شجاع ملا سے شد شجاع اورا استمال ساعتہ پیش آورد و روز دیگر مسین بیگ نیز آمدہ شجاع را یا شجاع ہر روز

نخاسته تکلیف داد این قلعه نو را در میرزا بیگ را با دو از ده کس فرستاد که رفته قلعه را متصرف شود و میرزا بیگ نوشته حسین بیگ
 نزد کاشتهای او فرستاد آنها شجاع را بد مال و بد طرقت معلم خان را حج شمر و ند و لیا پر پیغام و رون قلعه نموده تا غفل ساخته
 و پس از ساعتی مغر نام با دیوان آنجا و شمشاد و سوار و چهار صد برق انداز و دو فیل کبار و دریا رسیده بجنگ پیوستند و فیلان را با بدم
 بیکر کشتیا آمدند و میرزا بیگ را با ده کس و شکیب نو و دو کس گریخته خود را بشجاع رسانیدند و از سنوح این ساخته آگهی دادند شجاع
 خواست که دستنهار خنکیان و نوازه آنها قلعه را بعفت بگیرد و خنکیان را با این امر تکلیف نمود و درین روز سردار دیگر از خنکیان
 را که کشتی از جا طعم رسیده لمحنی شد و خنکیان اصلاح حال شجاع از خبر سستی خود بیرون دیده جواب دادند که داب و آئین است
 که از کشتی بر آمده جنگ کنیم بر روی آب آتش کارزار سے تو ایم افروخت حسین بیگ قلعه دار بملوه را از باز خواسته او را با
 امام قلی خویش او پیش خود برد و با شجاع گفتند که اگر بملوه متصرف سے آمد شمار او را آنجا شکر کن گردانیده یکی از پسران شمارا جنگ
 سے بر دیم و آنچه را چه مقرر میکرد بعی سے آوریم اکنون چون نقش تمیر درست نه نشست و بملوه بیست نیامد صلاح در این است
 که بے توقع و درنگ روانه جنگ شویم شجاع قبول نموده قرار داد که با آنها رفت ناکا سے بدان ناصحت کشد چون مردم
 شجاع ازین غرمت آگهی یافتند اکثر سپاهیان و خدمه و ملاحان تفرق شده هر یک بطرفی بدر رفت صبح که از آنجا روانه میشد
 سید عالم با ده کس از سادات باره و سید قلی او زنگ با دو از ده مغول و معدود سے دیگر که همگی بچهل کس شکیبیدند با او تا
 بودند ناچار روانه جنگ گردید و قریب بعین روز با راجه سے نگر بر خود ترسیده دست از حمایت سلیمان شکوه همین پس
 دارا شنود باز کشیده بوساخت راجه جنگ استعفا سے جرائم خود نمود و التماس کرد تا کسی از سید با سے حضور آمده سلیمان
 را ببرد حسب التماس راجه سے سنگ پادشاه عفو تقصیر زمیندار سے تکر نموده کنور رام سنگ و لاج سے سنگ را با آوردن سلیمان
 را مور فرمود نوزدهم ربیع الثانی کنور قوم روانه سے نگر شد پرتی سنگ زمیندار سے نگر این خبر شنیده جمع را فرستاد
 که سلیمان شکوه را در جاسے نه بود مجوس نمانید سلیمان شکوه با وجود سزاران اندوه با مردم آن بے حسیت بجنگ پیش آمد
 و محمد شاکر کو که او با چند سے دیگر از هم ایام مقتول و خود اسیر خیمه تقدیر گردید و پنجم جماد سے الاو سے آن بیچاره همراه
 میدی ن سنگ سپر نخی سنگ از کوه فرود آمده بدست کنور رام سنگ و تربیت خان و رعده انداز خان که از سابق متعین
 آن هم بودند گرفتار گشت و بنفتم ماه مذکور جمع پادشاه رسیده حسب الامر شاد دیا نه اقبال نواخته شد و یازدهم شاهیجهان آباد
 رسیده در سلیم گدو با شانهزاده محمد سلطان مجوس گردید چهاردهم حسب الحکم حضور آید با کور نشی یافت و بے تفضلات باو
 ستال و مطمئن خاطر شد بعد چند روز شانهزاده سلطان محمد و سلیمان شکوه را امر تفضی خان حسب الحکم قلعه گوالیار که مراد شش
 با پیش در آنجا مقید بود برده هر چهار شانهزاده را یکجا نگه داشت و معتقد خان خواجه سے را که معتقد علیه پادشاه بود بتغیر سے
 عبدالمقرخان قلعه دار گوالیار گردیده حسب الحکم بجز است قلعه و قیدیان مذکور بیست و چهاردهم جماد سی الاو سے روانه شد

ذکر اجراء سنگ لنگر در مالک محروسه

چون در عهد بیار سے شاهیجهان که هنگام قنوت بود کشت و زرع و ضبط و عمل چنانچه باید صورت نه نسبت و ضرر و ماسک
 محال پاسے مال نهی نارت گشت و درین چند سال او سوسے اعمال پسران شاهیجهان هم حوادث احتمال و اختلات
 شیوع و پشت و هم باران بنا بر سوسے نیت و بد سے اعمال حکام بر وقت و مقام سے بارید بعض زمان در او اول
 و بعض اوقات در او اخر سے میکرد و در بلاد سند و ستان آما قحط و غلا شایع گشته چهره حال فقر و مساکین و وجود پیش

سبے نوایان خاک کشین غبار آلود کرد و رست گشت تھی دستمان سبے بیک و نو اگر فخر فقر و خاک گردیدہ دل سوال فرخ طلب سے کشیدند
 خصوص در شاہ جهان آباد کہ جمع طوائف اعم و مسکن اصناف خلایق عالم بود با وجود فقر اسے شہر گدایان قری و قصاب رسیدہ
 از فاقیت اضطرار با اہل و عیال بدر ویزہ و گدا سے اشتغال داشتند از وظائف خیرات سلطانی و وجوہ اتفاقات جانبانی
 نائزہ جو ع محتاجین تسکین نمی یافتن بابران حکم جهان مطلق لظفر اسے تعاقب پیوست کہ بغیر از لنگر با سے مقرر از سرکار خاصہ شریفیہ
 لشکر دیگر در شہر و دوزدہ لنگر در قصبات نو اسے شاہ جهان آباد و بھین در لاہور و اکبر آباد و تریب دادہ اہتمام این خیر عام
 معتقدان متدین مقرر دارند و جا بجا داروغہ ہا سے موتمن متعین شدند و با سراسر حضور و صوبہ داران نزدیک و دور و فوجداران و
 از جملہ منصبداران تا ہزار سے منصب حکم شد کہ بقدر تفاوت مراتب و مقدر از جانب خود ہم لنگر یا مقرر داشتہ رواتب خیر و
 سوائد اتفاق مرتب دارند و قدغن مبلغ شد کہ درین خصوص اہمال نورزند و چون عساکر بسیار و لشکر بے شمار در شاہ جهان آباد فرام
 آمدہ بود و باعث ازدیاد قحط و غلا گشتہ فرمان شد کہ نوینیان والا احتشام و شاہ نبرد ہا سے سپہر مقام و اسراک عالیجاہ نصبت
 لشکر و سپاہ ہمراہ خود در حضور داشتہ نصبت دیگر را بجا گیر و اقطاعات خویش فرستند تا ہم در حضور صورت ارزانی روی نماید
 و ہم حال مردم متعین بوسعت و رفاه گراید +

ذکر و دہوداق بیک سفیر شاہ عباس

در آخر سال سوم جلوس بوداق بیک سفیر شاہ عباس نامے فرمان روا سے ایران بہشت نشان سالخ ماہ شعبان و اجل بلدہ
 ملتان گردید تربیت خان صوبہ دار آنجا در فور مقدر و خویش خیانت نمود و پنہزار رو پی نقد و نہ خوان از فخالس اقمشہ تواضع
 نمود چون بلاہور رسید نلیل اقمشہ خان بہادر صوبہ دار لاہور ضیافتے پسندیدہ و مہمانداری سے سنجیدہ نمود چون ایرانی بود
 انواع تکلفات بکار بردہ چار صد قاب طعام و ہفتصد خوان از اقسام حلا و سے تفکلات و عطریات کشیدہ بست ہزار
 رو پیہ و یک قبضہ خنجر و شمشیر سرد و با ساز مینا کار و ہفت خوان پارچہ نصیب ہندوستان تواضع نمود و عرضے بوداق بیک
 متضمن روانہ شدن او از لاہور بایر شے از جالوزان شکار سے مثل ہاز و جہ و شاہین و چرخ محبوب دم او بحضور رسیدہ
 عاملان عرفیہ و موصلاں طیور بقبائیت خلل سے سرفراز سے یافتہ بیت و ہشتم ماہ رمضان بوداق بیک بسراک با دلی رسیدہ
 منزل کرد و لغبائیت اولوس خاص مورد نوازش گشت و حکم شد کہ سوم ماہ شوال کی ساعت نختار و از جملہ ایام جشن جلوس بود
 اوراک شرف حضور نماید و با سد خان و صفی خان و ملتفت خان سیر توڑک حکم شد کہ باستقبال ایامی رفتہ بلازمت حضور آرند
 نامہر و با حسب الامرت بقدر ہم رسانیدند و بوداق بیک در ایوان بار عام کہ پادشاہ در کمال تجمل سر بر آرا سے عظمت بود رسیدہ
 با دایکہ معمول بود شرف اندوز حضور گردید و نامہ پادشاہ ایران گذرانید و ما طفت خسروانہ اورا بجا خلعت فاخرہ جو حق
 و خنجر مرغ مشمول نوازش گردانید و اگرچہ جشن پایا کہ و خواہنچہ طلا و پاندان و خوان طلا مرحمت شد و پس از انقضا سے مجلس
 در خانہ رستم خان کہ نزلے عاسے برب دیگا چون دفروش و اسباب منزل از سرکار خاصہ شریفیہ بود فرود آوردند و میر غریب
 بہاندار سے اومتعین گردید روز دیگر باز بوداق بیک را طلبیدہ بعبطایک قبضہ شمشیر با ساز مرغ سرفراز ساخت و ہمراہ پیش
 مثل نظر قلی میر آخو را سپان سوغات و محمد حسین تجولیدار امتعہ تنسوقات و احمد بیک خویش ایلیچہ مذکور و سیزدین العابدین
 فاضل بر حمت خلعت کسوت امتیاز پوشیدند و ہنگام شب کہ نبرم چرانان و شمع افروز سے بود و با ہتمام شانہر اوگان
 عالیشان و اسراک رفیع بنیان در کمال نظر فریبے سامان یافتہ بود بوداق بیک ہمراہ ہیجان اورا احضار فرمودہ شریک این تماشای

گردانید بستم سوال و گریه و به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کربلا و دولت حضور نموده سوغات پادشاه ایران از نظر گذرانید از آن جمله
شصت شش سراسپ عراسه برق تنگ صبار قنار و یک دانه بر و ارید سلطان ابدار که بوزن مست و هفت قیراط بود و همچنین
نقطه گوهر از ملب ابرنیا در صدت امکان کتر قرار یافته و در دانه باین گون و لون بطریق مذرت از بحر منعی باطل ظهور
شستافته جوهریان سبدهستان شصت هزار روپیه قیمت نمودند و مجموع آن از شان چهار لک و بیست و دو هزار روپیه قیمت
شد و بوداق بیک از طرف خود نیز اسپان و شتران بختی و دیگر نفاس ایران شگفتی شالیسته بنظر پادشاه گذرانید و عافیت
پادشاهانه او را بانعام شصت هزار روپیه و عطا کرده قبیل با حوضه فقره و جل زرینت مباحی ساخت و محمد حسین تحویلدار بانعام
پنج هزار روپیه و نظرقلی میرآخور و میرزین العابدین هر یک بانعام سه هزار روپیه و احمد بیک خویش بیلیج بانعام دو هزار روپیه
سرفراز سے یافتند و در شروع سال چهارم جلوس تانغایت اختتام سال پنجم سے خانخانان معظم کوچ بہار مفتوح گشتہ ملک شام
نیز بہ نتیجہ درآمد آنا بنا بر محارص امراض مملکت خانخانان مباحو انجامید و آخر از کت ابلع سلاطین با بر یہ بیرون رفت لیکن
حق آنست کہ درین مہم خانخانان معظم واد مرہ سے و مردانگی دادہ گو سے سبقت بر جمیع شجاعان امر عالمگیر سے رہودہ تفصیل
آن حوالہ مبنی عالمگیر نامہ است من شرافتینظر الیہ چون مہم سپہا مرہ سے از امیر الامرا شالیستہ خان بہادر خاطر خواہ پادشاہ
انصرام نیافت و از ہمارا جہ حسبونت کہ لکلی این مہم بود نیز عطا کشتود و در حادثہ شیخون کہ از کمال غفلت رویداد و ابو فتح خان
سپہ امیر الامرا در ان شیخون کشتہ شد پادشاہ امیر الامرا از صوبہ داری دکن تغیر نمود و بہین سپہ خود سلطان معظم را سپہ دار
دکن گردانید و را جہ سے سنگہ رابع دلیر خان و و او و خان و در شروع سال ہفتم از جلوس مہم سپہا مرہ سے متعین نمود جسے سنگہ
درین مہم بجا رت و تدبیر خود دہرا سے لکلی سیوا اہل ایل و منقا و گردانیدہ مع سپہ شہنشاہ سے حضور فرستاد و در ایخانباہ
مزور نادانی سیوا سمیت ناچاق گشتہ و رزندان ادب گرفتار آمد و از غفلت مستحفظان ہر دو گر نتیجہ بمبکن خود رسیدند
و بعد اندک اعانت از سلاطین دکن کار سیوا چنان بالا گرفت کہ عالمگیر مع شاہزادگان خود بکن رفتہ تا مہم در دکن گذرانید
ان امتداد این مہم مدت درین مہم از تنگ گیر سے پادشاہ و دول آزر و گے امر آقدی سے از دہ اگر امید و ارغنا میت
بود و مورد التفات و تحسین سے بودند چندان دشوار نبود و آخر از سنوسے حرص و شرہ پادشاہ از دست ہمان مرہ سے
تمام ہندوستان ویران و خانان سلطنت با بر یہ با ادانی رعایا سے منہ و ستان ہمیان گردید و بعد درین سال
ہفتم زمیندارتبت اطاعت پادشاہ سے قبول نمودہ مسلمان گردید و ہم درین سال شاہ جهان پادشاہ کہ در قلعہ
اکبر آباد مجبوس بود بہارا حرست شافت و نیز در ہمین سال قلعہ چانگام مفتوح شدہ آن ملک منیمہ ملک پادشاہ سے
گردید و با سلام آباد ہجرت گشت اینجا از توابع بنگلہ و بنگلیان و عوام بقوم مکہ مشہور و تفصیل آن در عالمگیر نامہ مذکور
محمد ششم خلع و در کتاب تاریخ خود سے نگار د کہ عالمگیر پادشاہ بعد انقصا سے دہ سال منع بلنج نمود کہ احد سے متوجہ ضبط
ایمال آن پادشاہ و الا جاہ نگرد و سببش ہمانا غیر ازین نخواہد بود کہ چون بچہ سے بود از شجاعت و عظمت و عناد و دلدادگی
شجاعت و عظمت او بر کار با سے عمدہ کہ سزاوار سلاطین عالمیقدار تواند بود میداشت و عصبت و عناد و دلالت با مورث
ایشان سلطنت مزید سے نمود و عظمت و دشمنی ہمیز افعال او گشتہ بہ خاطر مش ظاہر سیکر د کہ این کار با سزاوار تذکار
نست خاصہ انتساب آن عمال بسلاطین عالمیقدار نہایت نازیبا بنا برین مانع بود تا ما جہ سے افعال و احوال او جمعیم
در اوراق کہ بہار تسام و انتقاس نیاید و بر صحائف روزگار بہاد کار نامہ و الا چنین پادشاہ جاہ طلب صاحب اقتدار

از ارقام محاربات و معاملات خود که مستوجب بقا سے نام و نشان و حیات پدیدار دنیا سے مانع چیز باشد بہر صورت چون
 هیچ عملی از اعمال بزرگان صاحب نام از خیر و شر نماند و مستتر سے تواند ماند احوال عالمگیر ہم از او بیان و تحریر ارباب قلم مثل
 ہاشم علیخان خاسے وغیر ذلک محبوب و مستور نماند آخر بزرگان ہا آمد و در محاکف و اوراق ارتسام یافت ہین قسم عجائبات
 پادشاہ زمان ماہر چند قابل نگار سخن نبود و بضرورت اخبار نویسی اعصار در آخر کتاب نگاشته خامہ وقائع نگار گشت بخاطر گزشتہ
 کہ عملی از غرائب اوضاع و اطوار جد بزرگوارش اوزنگ زیب عالمگیر کہ نمیزد فاقہ این سلسلہ و سر و سرگروہ این زمرہ است درین کتاب
 ہم نگاشته آید ہر چند اوزنگ زیب راسبتی با این عالی کہ و نیک نام کن جد و پدری توان داد چہ مہرہ را با مار کل را با خار نختوان چہ
 چہ مناسبت و خرف را با زر کہ امثلا بہت اما بمقتضا کلام کل شے بیجج الی اصلہ شاہ عالم در اعجاب بودن از عالمگیر باسی کہ ندارد
 و بہر دو اعجاب روزگار موافق اقتضا سے او را خودند اوزنگ زیب کہ شجاع و ہوشیار صاحب گریزہ و در کار با عیار بود اکثر اوضاع
 سجیدہ ہم داشت اما حرکاتے چند با آن ہمہ کش و فتن از وی بطور رسیدہ کہ ہنوز شاہ عالم باونی مرتبہ از مراتب او نمی تواند رسیدہ
 فرق در صد و حرکات عجیبہ ہر دو بقدر لیاقت و طاقت ہمہ گیر است اما در بولہ بھی برابر چنانچہ اندکے از بسیار و یکی از ہزار و ذیل
 صفحات آئندہ پیرائہ و وضوح و طور سے یاد و وقائع حیدرآباد کہ نعمت خان عالی در نہایت شوخے کمال آب و تاب نگاشته
 مچلے از ان ہم سے توان ضمید خلاصہ آنکہ درین سرکانا پدیدار ہر کہ بار دادہ اند کہ گریز سے ندارد و ازین کہ یکبار بلا علا سے
 و ناچار سے بار سفر بر بندد و از حطام فانی و دینوسے ہر چہ اندوختہ ہمہ را انداختہ برد و چیز سے کہ از دور دنیا و با او در عقبے
 میان نام او و اعمال ہست اگر سنگی کردہ اجزش با او درین عاریت سرانام نیکو از و بیاد کار خواہ ماند و گذر با عکس نالب
 میانند و مغلوب نہ مقتدر مبارز و دنیا مخلد است و نہ ضعیف عاجز و در اسلاف ہر دو نوع مردم بودہ اند کہ ذکر بعض از انہا در
 ذیل این صفحات مفصل شد کہ نشند و رفتند از نیکان اثر سے پیداست و نہ از بدان خبر سے ہویدا نام ہر کہ نام ازین دو گروہ
 بطوریکہ استحقاق آن دارند برالسنہ و اقواء مذکور و ہر یکے بجز اسے اعمال خود معاقب است یا مغفور باید باز ماندگان و
 آیندگان بہ متبع آثار و اخبار پیشینان عبرت گیرند و موعظت پذیرند حالیا کہ نشکان را اینہا متذکرند از منہ آتیہ خود ہم
 بزرگان دیگران مذکور و با اعمال و افعال خود محشور خوانند و بوقیر ہر اسے ہین بعض حالات اوزنگ زیب عالمگیر کہ گریز سے
 سراسر تیز و پر شدید احرص و لیر بود و احوال حاضران او از ملوک و امرا و نوکران و تہجہ آہنا از خلاصہ کتابے کہ مولف آن
 محمد ہاشم خانیست چیدہ و خیرہ منیافت گوش ارباب ہوش بسیار و دینی خواہد کہ محاد و مناقب نیکو کاران و قساوت معاص
 ارباب خسران اندر اس یافتہ سرمانہ عبرت عابریں این کسں سہ است بنا گروہ محمد ہاشم خاسے و پدرش در زمرہ
 ملازمان مراد بخش برادر عالمگیر و بعد نا کاسے او از متوسلان اذیال دولت عالمگیر پادشاہ گشتہ واقعاتے کہ نوشتہ میشود
 مشاہدہ اوست نہ استماع کہ احتمال کذب و افترا در او تواند بود و بہر چند احوال محال تیکہ فیما بین عالمگیر و مراد بخش برادر حقیقی
 او رود و سلو لیکہ با پدر و برادر بزرگ خود و از اشکوہ نمود و در اوراق سابقہ مفصلاً منظر ارتسام یافت در این جانب ہر فرزند
 با جمال نوشتہ سے آید عالمگیر بعد فرزند و زسے و ظفر بر برادر خود و از اشکوہ ہر دو صاحبقران ثانی شاہ جہان رازندان ساخت
 و تا ہشت سال مقید داشت بیچارہ در جہان قید از زندان بدن خلاصے یافت و رخت سفر آخرت بر بست وقت مردن چند
 دخترش خواہر اوزنگ زیب استغفای جرائم برادر نمود قبول نغمہ و ناخوش در گذشت و بعد چند روز از ظفر برادر اشکوہ برادر
 خود مراد بخش را کہ با عانت عالمگیر حسب الطلب از گجرات رسیدہ و در جنگ مہاراجہ جسونت را مشورہ بعد از آب نر پادشاہ

او صیقل و هم در جنگ داراشکوه جانفشانی نمود و زحماتش شکر بارایش چهره شجاعت خود پر داشت و عالم گیر بر تیز و پرت و بی نظیر
 جنگدار داراشکوه با طهارت و تقوی و اراده حرمین شریفین و مبارک بادیهای سلطنت و کام راستی برادر ابله خود را اسید و آرد پاشید
 و جانباخته خوشنود و مطمئن خاطر میباشند و آن سادو لوح فریب برادر مکار غدار خود خورده سبیل بر اس و و سوکس حضور او آمد
 در رفت می نمود و دولت خواهان او از چنین آمد در رفت سبیل مرقع بلع آمده اش در محنت می نمودند او سرگز گمان بدیسه باعتبار
 آن همه قول و قرار از آن مزور مکار کرده نمی شنیدند بعد شکست یافتن داراشکوه در سفر تعاقب او آن ابله سبیل نصیب رانیز مقید بود
 در قلعه گویا زندگداشت بعد از آن که داعیه بر آمدن از آن قید بدستیاری بعضی مخلصانش مسموع آن زشت سیر گشت از راه
 مساوت قلب قاصد قتلش گردید و یکی از نوکران زادهای او را بد عوسه خون پدرش که مراد بخش او را در ایام اقتدار و شروع خروج
 خود از گجرات با عیبه جنگ داراشکوه بنا بر به گمانی و سوکس او سبیل که از او گفتگو بظهور رسید گشته بود بر آن گنجت و بجهت شریک و قصاب
 بگشت و در داراشکوه رانیز بعد اسیر آمدنش اول زنده در سلاسل کرده در تمام شاه جهان آباد قشیر کرد بعد از آن بیچاره را بهانه گنا
 و نقص و بیچ نموده روز دیگر لاشمش را بر فیصل انداخته مانند روز اول در کوه و بازار اسیر شاه جهان آباد و دلی کشته قشیر گردانید

ذکر اسیر آمدن داراشکوه و مذبح شدن آن سر اسیر اندوه چنانچه قبیل ازین هم مذکور شد

داراشکوه بعد بر گشتن روزگار و پیش آمدن او بار از جنگ ثانی در اجیر با عالم گیر نمود و بسبب بد عهدی و سبیل و فاکه مهاد
 جسونت شکست عظیم خورده بازن و دختر صغیر خود و طفیلی از موالت گریخته بهزار خرابی و خسران باز بظرف احمد آباد گجرات
 شتافت سید احمد صوبه دارا سجا که دست نشان داراشکوه بود اراده موافقت و ملازمت ولی نعمت نمود دیگر عمل سلطانی
 از بیم عالم گیر سید احمد را اسیر نموده در اسیر و اسیر سوکان آواره سحر بسته بهمانعت از دخول بیشتر گجرات برخواستند و اسیر
 ناچار بجان جیوریش گویان که در آن نواح قطع الطریق مشهور بود رجوع نمود او که خدمت کاسه بسته بعد تقدیم ضیافت
 بقدر طاقت جمیع از گویان همراه داده بسرد ولایت کچه رسانید در وقت سیکه از فدویان ملال ناک گل محمد نام که در داراشکوه
 او را حاکم بندر سورت ساخته بود با قدر سه زاده و پنجاه سوار و دو صد پیاده دست از جان شسته و از سر گذشتة رفق روز یکس
 او گردید زمین در کچه که در سفر اول با مید بود ملازمت داراشکوه نموده دختر خود را با سپهر شکوه پیشش نامزد کرده بود درین سفر محنت
 اثری سبیل التفات پیش آمده جواب صاف داد داراشکوه از آنجا راه بیکر گرفت چون کینار سید سید در ملک چاندیان صحرانشینان
 آن دیار قاصد امر و غارتش شدند برور سعی بهر اسپان گل محمد از جنگ کال آنها را فی یافته بسرد تعلقه ماسیان رسید میرزا مکی که
 سرور آن طائفه بود با استقبال و همان نو از سه پیش آمده با عزت و اکرام تو اصفیات متعارفه بعمل آورد و اشاره بر رفتن ایران نمود
 و خواست تا قند با رشا لیت او نماید درین باب سبیل نموده داراشکوه با اقتضای سبیل مشهور طبعیت چو تیر شود مرد و راز
 همه آن کند کس نیاید بکار و بصلح بعضی خیر اندیشان خفیت اهل با سید امانت ملک جیون افغان زمیندار مقتدر دماند هر که مقصود
 شاه جهان گشته و در عرض سیاست لیکن پاسک نیل آمده بود و داراشکوه در حضور پیر استغفای جرایش نموده او را مر بون و ممنون
 احسان و جان بخشی فرموده بود و نیز بنا بر ورود عرائض او که متضمن بر سوخ عقیدت و بندگی و استند عاکی نزل در و در
 قلم و او در داراشکوه مکرر می رسید قاصدان طرفت گردید توقع آن که شاید بیست او سبیل بر و کار آید آن ملعون بد سیر خدیج و و
 پیش آمده اسیر نمودن محسن خود سرمایه تقرب و حضور مالگیر دانست و از شدت شقاوت اراده سپردن داراشکوه که جان بخش
 او بود بدست دشمن و قاتلش نموده کمر باین مساوت بست و ابله سبیل سبیل استقبال نموده بیچاره را بجان خود آورد و بنفاتی

که خدمت بسته فاضل ساخت درین ضمن زوجه داراشکوه از عوارض جیاسته و الام رو عاصی انجام ما موافق تشاقت چون زن و شوهر
 را با هم الفتی در نهایت مرتبه بود که همایه غم بر دل تا توان داراشکوه نشسته عقل و هوشتی که درین اوقات و قبل ازین هم کمتر داشت
 در باخت و ملک چون را صدیق مخلص شمرده کل محمد را که رفیق شفیق روزیکسی و پاسی عقیقت گیش بود با جمعی از همراہیان معتقد
 و معقول خواجہ سرا که او نیز سیدم جان نثار بود و ہمراہ تابوت سلیم بلا ہور فرستاده از خود جدا ساخت تا نفسش اورا در مقبرہ ملا شاہ میر
 کہ سیر داراشکوه بود چنانک سپردہ باز آئید و خود با سعد و دے از خواجہ سرا بیان و خدمتگاران ناکارہ تنہا در دست دشمن ماند بگرد
 اندک بعد و فاصلہ کہ از کل محمد سیر آمد بوسے نفاق افغان بے ایمان اندک اندک بشام ہوش پریدہ داراشکوه رسیدن گرفت
 امید با انقطاع پذیرفتہ بہیم سیدل گردید و از ورود خود در خانہ آن شناس حق شناس شہیمان گشتہ قاصد رفتن بہت قند باشد
 و کافر لغت مرقوم را بردا ہیہ خود آگاہ ساخت او در ظاہر قبول مسؤل شانسزادہ نمودہ ہمراہ برآمد و بمنزل رسانیدہ بہانہ سرانجام
 بعض ضروریات رخصت چند روز خواستہ سچا خود برگشت و یکی از برادران خود را ہمراہ دادہ ما مور نمود کہ اورا مقید کردہ بیارند
 آن ناپاک بے مروت دوسہ کردہ راہ رفتہ دست بے باکی دراز نمود و براق ہر ایمان شانسزادہ گرفتہ داراشکوه را مع صبیہ او و
 خدمتہ محل مقید ساختہ سہان محسن ماجر بیچارہ آوارہ رانزد و نیز بان مہمان کش بدہرشت زشت کارہ آورد آن بد بخت سینی نامہ
 مہمان مقید را در سکاٹے محفوظ مجوس دہشتہ حقیقت حال برآجہ جسے سنگد بہادر خان کہ در تعاقب او ماور بود نگاشت و باقر خان
 فوجدار بھکر را نیز بر این ماجرا آگاہی داد او جان وقت عرضداشت بہا لنگہ نوشتہ مع خط ملک جیون محبوب قاصد ان بیخ اسیر
 فرستاد و عرضداشت جسے سنگد بہادر خان مع عرسے ملک جیون نیز رسید تا لنگہ شادمانی ما نمودہ حکم خواستن شادمانہ فرمود
 بیفرمان دارباب غرض زبان الطبع تشبیح و تفسیر نفیرن ملک جیون برگشت دند و پادشاہ دین پرورد قدر شناس فرمان و خلعت
 عنایت مع عطایا سے منصب نیر اسے دوسہ سوار و خطاب بختیار خان محبوب گرزدار و فرمان مستصمن آوردن داراشکوه مجبور
 نیام بہادر خان نوشتہ روانہ نمود چون بہادر خان داراشکوه را آورد و خبر بعالم گیر رسید جسے حکم او طوق در بخبر گردن دوست
 و پار کردہ از راہ لاہور سے دروازہ داخل شاہ جہان آباد نمودہ از رستہ چاندنے چوک و پیش ہر دو دروازہ قلعہ گذرائیدہ و از
 چوک و بازار سعد اختر خان در نظر مردم جلوہ دادہ بشہر کتہ ملی برده در خواص پورہ حضرت آباد مقید ساختند و بہادر خان بلا رست
 رسیدہ سرور الطاق و عنایات بے پایان گردید روز دوم کہ بخت یار خان بد بخت عورت ملک جیون با سید ملازمت داخل
 شد ہمین کہ برستہ چاندنے چوک نزدیک رسید بعضی از موافقان دل سوختہ داراشکوه با جمعی از اصناف اہل حرفہ و بازاریان
 و چچہ پاسے بے باک فراہم آمدہ بر سر ملک جیون بہیات مجوسے رنجتہ آفتہ خرس و خاشاک نجاست آلود و سنگ و خشت کلوخ
 بر سر او و افغانہ ہمراہ ہمیش زند کہ باعث ہلاک چند نفر گردید و تماشائیان ہمہ جا از در و بام زبان نہرین و کشتنام آن پیدانجام
 بے دین دراز نمودند و غلغلہ عظیم برپا گشتہ صورت بلوہ سے عاصی رو کو او و نزدیک بود کہ قتلہ بزرگے حادث شود کو تو ال
 آگہی یافتہ با جمعی از سیدگان پادشاہ سے تشاقتہ افغان مذکور را سالم از ضرر جانی قلعہ رسانید و فتنہ بیدار شدہ را خوا بانید
 روز دوم موجب حکم بعد تحقیقات بطور رسید کہ کسیکے از اعدیان و چند نفر چیلہ داراشکوه سے بانی این فساد و منشاہ این جہارت
 شدہ اند پادشاہ دیندار از علما سے زبان استغنا نمود کہ در بارہ بجرمان چنین مقتیان دین چہ میفرمانید فتوسے دادند کہ چون
 شہر قلیل سہا خیر کثیر جائزست خاصہ در بارہ کسانیکہ مخالف امور سہا کجایفہ عمل آوردہ باشند قتل چنین کسان مقناقتہ از
 دل سوختگان مذکور لغتوسے و حجت مقول شدند لقبہ چند روز اجمار و اجماع علما فرمودہ رسائل مؤلفہ داراشکوه را کہ مستصمن

مقالات صوفیه و تحقیق و توضیح کلمات متخصمین مینوید با اقوال ارباب حال بود بر آورد و بدست آویز آنکه داراشکوه کفر و اسلام را بر او
توأم خواند و گفته است که کفر و اسلام در پیش پویان به وحده لا شریک له گویند اثبات نمودند که با از احاطه شرع سیر
گذاشته و علم الحاد بر فراشته است لهذا قتل او مباح بلکه از اعظم مصلحت است چون توطیه و تمهید مذکور قرار یافت و دینداران کبر
خود مختصرش آراستند داراشکوه چهاره در سال نبرار و شصت و نه هجری اول سال جلوس ثانی مالکگیر در آذربایجان و خردی همچو بدو
و سمانه عبرت جاه طلبان ناپایداری گشت لاش او را بر بود ج فیل انداخته دوبار زنده و مرده پیش را از رسته بازار شهر کند و نوشین
گردانیده در مقبره همایون پادشاه سجاک سپردند و دروشین در لشیر شاه سر جعیت کیش نیز بچرم و داد و اخلاص داراشکوه از جمله
ملحزان محسوسه بفتوای علمای جاه طلب تقرب خواه مقتول و در جوار مسجد جامع شاهجهان آباد مدفون گردید اما عمل و حکام
دست نشان مالکگیر فرزندداران با وجود معافی و ممانعت از اخذ بعضی دجوه که مکر پادشاه تنبیهات دران باب نمود اگر رفتن
دجوه مذکوره باز نیامده عالمی را رنجانیده از دنیا گذرانیدند و پادشاه دیندار مجاهد دران باب بنا بر اتفاق و طبیعت شرع ستین بر کسی سیت
نکرده و زرد و وبال ماسی بر دوش جرأت خود برداشته بعضی بر دچنانچہ با شرم علیخان بن خواجہ سیر سحر تارخ که رفیق و شریک سفر و حضر
در اغلب اوقات اصالت و نیابت صاحب بعضی خدمات در جمیع احوال ناظر بود این مزاج را با وجود احتیاط و پاسداری بسیار در مسودات
خود مفصل نگاشته فقیر بقدر ضرورت از کتاب او انقطاع نموده بعضی فقرات او را بنا بر استشهاده بعضی منکران از انجمنین عبارت
بر چند از طرف پادشاه اکثر ابواب معاف و مرفوع اقل گشت لیکن حکام بد انجام بدستور سابق علانیه و فاسق تا حال میگردد سبب
عمده این جسارت آنکه بعد ظهور چنین نافرمانیها مکرر مایا از تقدس فوجداران و حکام غافل از باز پرس روز جزا جوق جوق بجنور
انده فریاد و او ایلا می نمودند سوای حکم تحقیقات و ابلاغ احکام متحدید امیر از راه متابعت شریعت غرایب است ظالمان
که باعث عبرت دیگران گردید و بعضی منکران بعضی منسوب و غزل خدمت مخضوب گشته بعد چند روز بوسیله مریدان
باز بحال میشدند و علم را رهدار که زمینداران بتقلید حکام زیاد از آنچه با حاطه بیان توان آورد با مسافرن و مشردین و تجار
سے نمایند بجاسے رسید که باعث قتل جمعی کثیر از مردم قافلہ قناراج تمام مال و عرض و ناموس آنها گردیده خصوص یک نیکه از سفر
بیت الله برگشته سے آید زن و مرد در کمال عبرت راه سے سپارند و گماشتهای حکام نزدیک بندر سورت تا دار الخلافه
دور و زور و زان بیچاره ہارا کجا بداشتمہ ہر گاہ چیز سے نیابند بزخرو خوا سے رخت بدن آنها را کشیدہ میگردد سحر اوراق
مکر مشاہدہ کرد کہ بر سر گذر ہا سے را ہد ار کمر دم غریزہ را کہ طرف مدینہ حج بیت الله برگشته نمازم او طان خود با بین راہ
بندر سورت و نذر بار گشته و زمینان را عار سے از لباس ساخته در غار ہا سے سر راہ انداختند و بغیر از حق تعالی کسی بغور و فریاد
آن مسافران مظلوم نرسیدہ اتھی کلامہ شاید گشته شدن اینہمہ ظلومان و بغارت رفتن جان و مال و ناموس مسافران بحضور او
و مفتیان عمدش شروع بود کہ برای اصلاح چنین فساد عظیم ظاہر شریقلیلی بر آخیر کثیر لعل نیایورده بعضی از احکام بد انجام را در
قصاص مسافران مظلوم قتل سیاست نغمود و قتل و اسرا خوان و اولاد و پدرا از ضروریات دین بود کہ بلا تامل دران مضائقہ
نمود و مفتیان ہم در فتوی و موہفت کدنگ و سبک حفظ ظاہر دستہار صفت دین پرور سے مبالغہ بجاسے رسانید کہ از استماع
سرو و توبہ نموده کلا نوتان و قوالان را کہ دیرینہ ملازم سرکار شاسے بودند و ناسازد منصب داده بحال ملازم داشت اما از جو کہ
توبہ داد و شعرا و نجیبین را بر طرف ساخت و سر رشتہ حساب و معرفت وصول و تنخواہ جاگیر داران کہ منحصر بر تقا و ہم بود و در
و فخر یونانی نیشتمند بر بیت مشہور عیبت لا اولایب لا اولایب شمش مست لک کط و کطل مشہور کوہتست ہ گذاشته

از دیدن تقویم و نگه داشتنش در وفات منع نمود و بنیای سفر بر روز پنجشنبه دو و شنبه گذاشت و ترک ارشک بلباس زرد و زری و زکین و
 و جواهر نموده امر را نیز منع بود که رنگها سے خام و پاؤں و زرتار سے پوشیده محبتور نیاید آری باب نغمه روز سے با هم اتفاق نمود
 خبازہ ساختہ گل بسیار سے بران انداختہ کمال ارشک و از دام از زیر نشین پادشاہ گذرانید چون پرسید عرض شد کہ نغمہ و سرود
 مردہ دست کلا نومان اور ابراسے دفن سے برند در جواب گفت کہ چنان دفن نمایند کہ خلافت مادت الہی صد آرزوہ مدفون بناید
 و نشستن در سن کہ از زمان پیشین معمول سلاطین پہلی بود مہو عیکہ بلانانہ گونہا بر جوم شوال غل عطیہ آن واحد ہم باشد در غرہ مشرف
 کنار دریا سے چنان شستہ عالمی را کہ چندین ہزار مسلم و سہد و حاضر سے آمدند از دیدار خود بہرہ و سے ساختہ و جمعے از سہوہ بودہ اند
 کہ آتارا در سنی سے خوانند باین معنی کہ بدون دیدن پادشاہ چیز سے نمی خوردند و این معنی از جملہ طاعت ہیوہہ خود سید استند
 موقوف نمودہ عبت عبت عالمی را آرزوہ خاطر ساخت برای او نقصانے نداشت گواہین عقیدہ دیدار طلبان باطل سے
 از جملہ دیگر عقائد باطلہ آنا بودہ باشد و قضات عصات را بعض خود را بی چنان مستقل ساختہ بود کہ موجب بیستہ نسبت
 صوبہ داران و عمال و حکام ہر فوجا سے و چکلہ و سرکارا تگر دیدہ کل امر اعلیٰ و فعلہ آرزوہ خاطر گشتہ احتمال کلی در جمیع شوا
 و انتظام ملک و اسرارہ یافتہ بود ہاشم علی خان خانے در تاریخ خود سے نویسد عبدالوہاب نام شخصے را از متوطنان احمد آباد
 قاضی القضاہ نمودہ در کل معاملات مالی و سیکے ہر راجع او گردانیدہ مہرتبہ تسلط وادکہ ارکان سلطنت از او اعتبار تام بر سید
 و بانواع حیل و تدابیر سے با بکار بردن کہ سخت بدور ساند و مرستے بود نش و خراہم آوردن او را بار بار شوت ثابت نمایند
 فائدہ نداد مختار خان بنی مختار کہ با پادشاہان سہند و ایران سر رشتہ قرابت و صوبہ دار ہرا پور داشت و محمد صالح نام مرد کہ
 پور بی قاضی بلکہ مذکورہ و نہایت مرستے بود بنا بر رضا خاطر و پاس امر پادشاہ چنان تسلط و استقلال در خدمت قضا یافت
 کہ روز سے در دعویٰ حویلی کہ بر بغالت مدعی و دعویٰ او صوبہ دار و عاملے مطلع بود بچیت گذشتن دو شاہ معمول قبول
 طماع با صوبہ دار و اکثر کبار طرف شدہ اثبات دعویٰ مدعی نمود مختار خان با قاضی طرف شدن نتوانست اما آرزوہ خاطر
 گشتہ بعد چند روز بہ تہیہ سے جان ہر دو گواہ را در مقدمہ دیگر آوردہ نزد قاضی حاضر ساخت بعد ازان کہ قاضی بگواہ سے
 آنا اثبات مدعی نمود شاہدین مذکورین خود بلا جبرہ و اکراہ اقرار نمودند کہ ما بدرون شہادت دادہ ایم چون این کار با شاہ مختار خان
 شدہ بود خان مرقوم قاضی را مخاطب ساختہ گفت کہ این ہر دو جان گواہند کہ در بارہ دعویٰ حویلی با آنکہ عالمی بر بغالت دعویٰ
 آن مدعی مطلع بود شہاکم با اثبات آن نمودید قاضی مقصد مختار خان قصیدہ بر آشفت و بد رشتی گفت کہ شمار القصور آنکہ مرا آہست
 نمودید و نمیدانید کہ در اہانت شیع و حاکمش واجب التعزیر شدہ اید اگر ہمین ہر دو شاہد مذکور بر مشرب خمر شاکوہ سے دہند
 حکم بتعزیر شہا سے نایم و باز کہ شاہدان از شہادت رجوع نمایند گواہان را تشہیر میکنیم و ہماندم ہر دو شاہد مذکور را سرور شین تراشیدہ
 بانواع رشتی بر خرسوار گردانیدہ و رشتہ تشہیر نمود و مجوس ساخت سیکہ ازان ہر دو خود را مسموم ساخت و قاضی با ظہار استغنا
 قضا منزوی گشت مختار خان چارہ غیر از استرضاسے او بنا بر پاس خاطر پادشاہ ندیدہ قاضی را مستمال ساختہ باز سرگرم کار ہاش
 داشت و فائدہ غیر از نہامت برنداشت امتی کلا سے با وجود آنکہ از عمدہ سیاہ و سہنہا بر نیامد و بدون رجوع ہیوہہ کہ مقدران
 و فخر و راجہا سے مقتدر بودند کارش از پیش نیرفت از شدت عصبیت با طبیعان فرقت مذکورہ کہ فرمان بردار بودہ اند باخذ
 جز یہ و محصول زیادہ و دیگر احکام خنک کاوشما از حد بدر بردہ نہانتھا سیکشید چہ این قسم احکام را نہایت فعا و احسے باید
 تا حکم آن کس کیسان بر عالمی و ادانی اجرا یابد نہ آنکہ عجزہ را بر شجاند و از عمدہ اقویا بر نیاید با آنکہ سلاطین محل امتداند باید متخلق

با علق الی بوده با سچی فرزند تو سے بر با سفند و با احد سے کہینہ و عداوت نورزند تا خلق خدا میگانه و آشنا در گفت عواطف اینها بکام و آرا
بوده سلاطین را بر از پر شوق و اندوه و بجز تربیت فارغ البال بلذرا نند سعد سے اسی کریمے کہ از خزانہ غیب و کبر و ترس و طیفہ
خوردار سے و اگر منظور بدایت و تکمیل خلق باشد در شفاق و اطمینان زیادہ از عداوت و نفاق میسر سے آید در آثار نبوی باید دید کہ سید الانبیا
و المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم ہستامین و دیگر میگاگان از دین چه برستی در انت سلوک سے نمود و عہد با سے دلشان را بقیست
خلوفت با کرام بگور سے کثور و اینکہ جہاد فرمودہ سہر کے خود را صاحب حق و ماور با مور کہ آن سرور بودہ زنداند و خود را با اطمینان
برابر نگرداند **عبیت** کار پاکان را تناس از خود گیرد گرچہ یک شد و نوشتم شیر شیر سلطان محمد سپہ بزرگ خود را کاند
جہل جوانی و نادانی اندک اسخرانے نمودہ چند روز بہوس و امانا د سے عم خود سلطان شجاع در جنگ با سے جنگالہ با و پیوست
و آخر دامت کشیدہ برگشت سالہا مقید نگہداشت تا براہ آخرت شتافت و ہمین قسم بہادر شاہ سپہ دوم خود را با تمام سازش
و اتفاق با سلطان ابو الحسن تاناشاہ بہادر شاہ حیدر آباد مع سپہان و زوجہ عاقلہ فاشندہ محبوبہ او نور النساء حکیم و بعض خواجہ سراہان
و مقربان در کمال دولت و ہوان مدتی متہد مقید داشت و خواجہ سراہان و غیر ہم را در قہقش و تحقیق تہمتی کہ بر بہادر شاہ بودہ
و تفریر بسیار نمودہ چون بہ بیعت پیوست بعرض آکہ باید دامت کشیدہ از انجا سے آمدن با از سے آمدن با بختی کہ عائد حال
او گشت بر آشفته بہادر شاہ پیغام فرستاد کہ بقصیرات خود اعتراف نمودہ از ان جرائم استغفار کند تا وسیلہ بستگاری او در
و عقبی گردد بہادر شاہ در جواب گفتہ فرستاد کہ اگر چہ فی الحقیقہ انسان نظر حقوق و حسان با سے بے پایان رب واپ سر اسیر
مقہر است اما در عین تقصیر کہ موجب تہاب با شتم از خود نمیدانم تا بان اعتراف و از ان آتفا نمانیم بعد اصفا سے چنین جواب
سہ صواب آتش غضب آن تعصب دور از ثواب القاب یافتہ در شدانہ قید سپہا فرود و سر تراشتہ و قصر لحدیہ و اخذ شارب
ناخن و لبس جامہا سے لائق ذاکل غذا با سے موافق منع فرمود و بیچارگان را مدتها با انواع عقوبت و ایذا امتداد داشت بحسب
اتفاق بنا بر تربیت و پرورش شاہ جهان پادشاہ و نفس او امر او منصب از ان بہادر لائق کار زیادہ از حد شمار و در شجاعت
و دیر سے زند و بخت اکثر سے نادارہ روزگار بودند و جوہر عداوت خود بنہور رسانید و بر چند روز کار کار نامہا یا یادگار گذار شدہ
آنها ہم از نا قدرانی و بیہودہ رنج او ہمیشہ و لنگ بودہ گاہ سے کام دل بقدر استحقاق ترسیدند بلکہ برعکس اکثر مور و طعن و
کلمات بگمانہ و صراحت بودند ازین جهت است کہ کار با سے او حسب المرام انجام نیافت بلکہ در بعض احوال با عناصر طارانی آتفا
فاشتہ کشید و سرچہ دید از دست خود دید تاریخ نوشتہ ہاشم علیخان حاشیہ بر بعضی از سفا ہمناسے او اسفا کہ بتفصیل در ذیل
قلیر ج الیہ سلاطین معنویہ انرا متہد براہینم الجلیہ اگر چہ شیوہ صروت و مہمانداری و فتوت و غریب نواز سے را بر طاق بلند
گذار شدہ اند کہ دست سلف و خلف با آنها نمیرسد و از نامیت غور کا نور علی شاہین الطور از القاد و المار سے نیاز است و سلوک کہ
با ملوک و ملوک زاد با سے اقالیم مختلفہ نمودہ اند کتب تواریخ و سیر از ان سخون و عنایات و مراعاتیکہ با با برو ہما یون فرمودہ اند
نیز مشہور و معروف شاہ سلیمان صفوسے پدیر شاہ سلطان حسین با انکہ سستی مدام و شرب علی الدوام و غفلت و بی با سے
و نہایت سفاکی شہوت و ارد و در اخبار روسے و مروی کہ در بارہ اکبر سپہ عالمگیر لعل آورده و شقاوت و دنائی کہ از پدر
و خا رجے سقطے بظہور سیدہ و ہاشم علی خان خانے بان اشعار سے نمودہ گوش سخن ان سہر نبوشن میکشد مہاراجہ
حبونت را مٹھو کہ ہمیشہ تخم عدا و با عالمگیر و دل خود می کاشت و پادشاہ ہم با او از ہنود دیگر زیادہ تر عدا و بود اما ہتکام
آمدن و اراشکوه از گجرات با جمیر حسب الاشعار مہاراجہ مذکور و جنگ ناسے نمودن با عالمگیر بوساطت راجہ سے سست